

# Arman

MENSUEL

ماهنامه  
آرمان

فرهنگی، اجتماعی، فلسفی | سال اول، شماره ۱، سنبله ۱۴۰۳، سپتامبر ۲۰۲۴



Arman : Espoir Pour L'Afghanistan

[www.arman1.org](http://www.arman1.org)

# Arman

MENSUEL

ماهنامه  
آرمان

فرهنگی، اجتماعی، فلسفی | سال اول، شماره ۱، سنبله ۱۴۰۳، سپتامبر ۲۰۲۴

## شناسنامه ماهنامه

صاحب امتیاز: انجمن آرمان؛ امیدی برای افغانستان

مدیر مسئول: صدیق الله توحیدی

سردبیر: جاوید روستاپور

گروه نویسندگان: سید حسین اشراق، پیر جورج پیچارد، ژیل بنی

یعقوب، سید یعقوب نوید، دلبر توکلی

صفحه آرا: طاهر پیمان

نشانی دفتر: Le Mans, France, 72000

وبسایت: Arman1.org

ایمیل: info@arman1.com

انستاگرام: arman\_org.1901

فیسبوک: aepaassociation

شماره تماس: +33780111365

تمام مقالات منتشر شده دیدگاه شخصی نویسنده آن است!

## پیشگفتار ماهنامه فرهنگی، فلسفی و اجتماعی آرمان

### خواننده‌گان عزیز،

با شور و اشتیاق فراوان و احساس مسئولیت عمیق، شما را به نخستین شماره ماهنامه آرمان خوش آمد می‌گوییم. آرمان مجله‌ای است که به کاوش در ابعاد فرهنگی، فلسفی و اجتماعی زنده‌گی مردم افغانستان اختصاص دارد.

آرمان تنها یک نشریه نیست؛ بلکه فضایی برای تأمل، گفت‌وگو و کشف است. در زمانی که جهان ما به سرعت در حال تغییر است و چالش‌هایی که با آن‌ها روبرو هستیم روز به روز پیچیده‌تر می‌شوند، این مجله تلاش می‌کند محتوایی متفکرانه و ژرف‌اندیشانه ارائه دهد که با تجربیات زیسته مردم افغانستان و همچنین دیاسپورا همخوانی داشته باشد.

ماموریت ما روشن‌سازی میراث فرهنگی غنی‌ای است که بنیان هویت ما را تشکیل می‌دهد. از طریق مقالاتی که به بررسی زبان‌ها، سنت‌ها و بیان‌های هنری متنوع مردم ما می‌پردازند، قصد داریم گنجینه‌های فرهنگی‌ای را که ما را تعریف می‌کنند، جشن بگیریم و حفظ کنیم. این کاوش‌های فرهنگی نه تنها برای یادآوری گذشته ما ضروری هستند، بلکه برای هدایت آینده ما به عنوان یک جامعه مقاوم و متحد نیز اهمیت دارند.

علاوه بر فرهنگ، آرمان متعهد به ارتقای درک عمیق‌تر از مسایل فلسفی و اجتماعی‌ای است که زنده‌گی‌های ما را شکل می‌دهند. ما مجموعه‌ای از مقالات و بحث‌های تفکربرانگیز را در موضوعاتی همچون حقوق بشر، حقوق زنان، سکولاریسم، آزادی و عدالت به شما ارائه می‌دهیم. این‌ها تنها

مفاهیم انتزاعی نیستند، بلکه مسایلی واقعی هستند که زنده‌گی روزمره افراد در سراسر جامعه ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند. با درگیر شدن با این ایده‌ها، امیدواریم گفت‌وگوهای معناداری را تحریک کنیم که به تغییر و پیشرفت مثبت منجر شوند.

در قلب آرمان این باور نهفته است که دانش، ابزاری قدرتمند برای توانمندسازی است. با کاوش در تقاطع‌های فرهنگ، فلسفه و مسایل اجتماعی، ما تلاش می‌کنیم تا خواننده‌گان خود را با بینش‌ها و درک‌هایی تجهیز کنیم که برای پیمایش در پیچیده‌گی‌های دنیای کنونی ضروری هستند.

در حالی که صفحات این مجله را مرور می‌کنید، شما را به سفری برای کاوش و تأمل دعوت می‌کنیم. بگذارید آرمان منبعی از الهام، بستری برای صداهای گوناگون و محرکی برای ایده‌های نوین باشد. با هم می‌توانیم آینده‌ای را بسازیم که به میراث ما احترام می‌گذارد، حال ما را در آغوش می‌گیرد و فردایی روشن‌تر را ترسیم می‌کند.

از شما سپاسگزاریم که در این سفر به ما پیوسته‌اید. ما مشتاقانه منتظر ادامه حمایت و مشارکت شما هستیم تا آرمان را به چراغی از دانش و فرهنگ برای همه تبدیل کنیم.

امیدوارم ماهنامه آرمان منبعی از الهام، پرسشگری و کشف باشد.

میرحیدر مطهر

رئیس انجمن «آرمان: امیدی برای افغانستان»

## Préface du Magazine Culturel, Philosophique et Social Arman

**Chers lecteurs,**

C'est avec un immense enthousiasme et un profond sens du devoir que nous vous accueillons dans Arman, un magazine dédié à l'exploration des dimensions culturelles, philosophiques et sociales de la vie des peuples d'Afghanistan.

Arman est bien plus qu'une simple publication ; c'est un espace de réflexion, de dialogue et de découverte. À une époque où notre monde change rapidement et où les défis auxquels nous sommes confrontés deviennent de plus en plus complexes, ce magazine cherche à offrir un contenu réfléchi et éclairant qui résonne avec les expériences vécues des peuples d'Afghanistan et de la diaspora.

Notre mission est d'illuminer le riche patrimoine culturel qui constitue la base de notre identité. À travers des articles qui explorent les langues, les traditions et les expressions artistiques diverses de notre peuple, nous visons à célébrer et à préserver les trésors culturels qui nous définissent. Ces explorations culturelles sont essentielles non seulement pour se souvenir de notre passé, mais aussi pour guider notre avenir en tant que communauté résiliente et unie.

Au-delà de la culture, Arman s'engage à favoriser une compréhension plus profonde des enjeux philosophiques et sociaux qui façonnent nos vies. Nous vous proposons une collection d'essais et de discussions stimulantes sur des sujets tels que les droits de l'homme, les droits des femmes, le sécularisme, la liberté et la justice. Ces concepts ne sont pas simplement abstraits, mais

ce sont des questions réelles qui affectent la vie quotidienne des individus à travers notre société. En engageant le dialogue sur ces idées, nous espérons inspirer des conversations significatives qui mènent à des changements et des progrès positifs.

Au cœur de Arman se trouve la conviction que la connaissance est un outil puissant pour l'autonomisation. En explorant les intersections de la culture, de la philosophie et des enjeux sociaux, nous cherchons à doter nos lecteurs des connaissances et de la compréhension nécessaires pour naviguer dans les complexités du monde dans lequel nous vivons.

Au fil des pages de ce magazine, nous vous invitons à entreprendre un voyage d'exploration et de réflexion. Que Arman soit une source d'inspiration, une plateforme pour des voix diverses et un catalyseur pour de nouvelles idées. Ensemble, nous pouvons construire un avenir qui honore notre patrimoine, embrasse notre présent et envisage un avenir plus radieux.

Merci de vous joindre à nous dans cette aventure. Nous attendons avec impatience votre engagement et votre soutien continu alors que nous nous efforçons de faire de Arman un phare de connaissance et de culture pour tous.

J'espère que le magazine Arman sera une source d'inspiration, de questionnement et de découverte

*Mir Haidar Mutahar  
Président, Association Arman  
: Espoir Pour l'Afghanistan.*

## Preface to Arman Cultural, Philosophical, and Social Magazine

**Dear Readers,**

It is with great enthusiasm and a deep sense of purpose that we welcome you to Arman, a magazine dedicated to exploring the cultural, philosophical, and social dimensions of the lives of the people of Afghanistan.

Arman is more than just a publication; it is a space for reflection, dialogue, and discovery. In a time when our world is rapidly changing, and the challenges we face are increasingly complex, this magazine seeks to provide thoughtful and insightful content that resonates with the lived experiences of the people of Afghanistan and the broader diaspora.

Our mission is to illuminate the rich cultural heritage that forms the bedrock of our identity. Through articles that delve into the diverse languages, traditions, and artistic expressions of our people, we aim to celebrate and preserve the cultural treasures that define who we are. These cultural explorations are essential not only for remembering our past but also for guiding our future as a resilient and united community.

Beyond culture, Arman is committed to fostering a deeper understanding of the philosophical and social issues that shape our lives. We bring to you a collection of thought-provoking essays and discussions on topics such as human rights, women's rights, secular-

rism, freedom, and justice. These are not just abstract concepts but real issues that impact the daily lives of individuals across our society. By engaging with these ideas, we hope to inspire meaningful conversations that lead to positive change and progress.

At the heart of Arman is the belief that knowledge is a powerful tool for empowerment. By exploring the intersections of culture, philosophy, and social issues, we seek to equip our readers with the insights and understanding needed to navigate the complexities of the world we live in.

As you turn the pages of this magazine, we invite you to embark on a journey of exploration and reflection. Let Arman be a source of inspiration, a platform for diverse voices, and a catalyst for new ideas. Together, we can build a future that honors our heritage, embraces our present, and envisions a brighter tomorrow.

Thank you for joining us on this journey. We look forward to your continued engagement and support as we strive to make Arman a beacon of knowledge and culture for all.

I hope that Arman magazine serves as a source of inspiration, questioning, and discovery.

*Mir Haidar Mutahar  
President, Arman: Hope for  
Afghanistan Association*

## یادداشت مدیر مسئول

زمینه موفق خواهیم بود، زیرا این ماهنامه گرفتار روزمره‌گی نشده، به مسایل اساسی و نیازهای مهم جامعه افغانستان در خارج و داخل می‌پردازد. از جانب دیگر، تلاش خواهیم کرد تا با منتشر کردن پیوسته این مجله، زنده‌گی افغانستانی‌های مهاجر در اروپا و دیگر کشورهای میزبان، با فراگرفتن مسایل مرسوم فرهنگی و مدنی، آسان‌تر گردد.

یاد گرفتن فرهنگ و قوانین کشورهای میزبان، زنده‌گی برای پناهنده‌گان و تبعیدشده‌گان را آسان می‌کند، اما در کنار آن، حفظ هویت بومی نیز یک امر جدی است که در این زمینه نیز انجمن برنامه‌های عملی و ابتکاری دارد که با گذشت زمان یکی پی دیگر انجام خواهد شد.

فعالیت‌های «انجمن آرمان: امیدی برای افغانستان»، به صورت ماهانه در این نشریه آنلاین منتشر و همگانی خواهد شد. اداره مجله از اعضای انجمن و مخاطبان خود متوقع است تا با ارسال مقالات علمی، فلسفی، ادبی و همچنان داستان‌های کوتاه و اشعار خویش در غنمندی آن سهیم شده، ماهنامه‌ی انجمن را یاری رسانند.

ماهنامه آرمان، انعکاس دهنده آرزوها و امیال اقشار مختلف به ویژه زنان و جوانان خواهد بود و برای آینده بهتر جوانان سعی می‌کند تا زمینه همیاری و همکاری با جوانان و زنانی که در داخل کشور با مشکلات عدیده‌ای مواجه هستند را فراهم کند؛ این همکاری وجوه و طرق متعدد دارد که تلاش خواهیم کرد دست یافتن به این معمول سهل‌تر و قابل دسترس برای همه مخاطبان باشد. ما از یک طرف به مردم افغانستان که در اروپا زنده‌گی می‌کنند توجه خواهیم داشت و از سوی دیگر، با جوانان و زنانی که در خانه‌های شان در افغانستان محصور شده اند تماس گرفته، زمینه‌های آموزشی و کاری آنلاین را برای آن‌ها مساعد خواهیم ساخت.

انجمن آرمان: امیدی برای افغانستان، یک نهاد فرهنگی- اجتماعی است و عجالاً برنامه سیاسی نخواهد داشت؛ لذا هدف اصلی و اساسی انجمن، فعالیت فرهنگی و علمی است تا بتواند از این طریق مصدر خدمت گردد.

فاصله عمیق میان زنده‌گی گذشته و کنونی، گروه‌های پناهنده افغانستانی را که به دلایل مختلف در کشورهای غربی به ویژه در اروپا متوطن شده‌اند، کلافه کرده است. یکی از دغدغه‌های جدی، هضم و مدغم شدن در فرهنگ مسلط غربی و همچنان حفظ هویت‌های اصلی مهاجران را شکل می‌دهد.

دو مسأله جدی فراروی مهاجران افغانستانی قرار دارد: آموزش فرهنگ غربی و معاشرت و نحوه زنده‌گی در این کشورها و همچنان، حفظ هویت اصلی به عنوان تنوع فرهنگی و علاقه طبیعی نسبت به آن که از جاذبه بیشتری برخوردار است.

روشن‌گری و گسترش مرزهای فلسفی و علوم انسانی از نیازهای مبرم جامعه مهاجر و دیاسپورای افغانستان می‌باشد. کار در این زمینه مستلزم دقت و پشتکار بیشتر است تا از تاریخ مردم افغانستان و گروه‌های قومی آن چهره متفاوت‌تری بتواند تبارز کند.

آموختن ارزش‌های سکولار، فلسفه معاصر، ارزش‌های حقوق بشری و مدنی به عنوان ارزش‌های اصلی جوامع دموکراتیک، احترام به آزادی بیان و آموختن تسامح با گروه‌ها و ایده‌های مختلف که از ضروریات زنده‌گی مدرن امروزی است، برای نسل تازه مهاجر افغانستانی امری است حیاتی. در کنار آن، ایجاد فضای کاری آنلاین (نوشتن مقالات علمی و اجتماعی در بدل حق الزحمه مناسب) برای دختران و پسرانی که در داخل افغانستان بنا بر وضعیت ناهنجار کنونی از ادامه تحصیل بازمانده‌اند، می‌تواند قدمی در جهت حمایت دانش‌جویان و کمک برای ترویج دانش در داخل افغانستان محسوب شود.

با در نظر داشت نیازهای فوق، «انجمن آرمان: امیدی برای افغانستان» پس از تأسیس و اخذ جواز از دولت فرانسه، تصمیم گرفته که تا در جهت نیل به این اهداف اقدام نماید.

ماهنامه آرمان که به عنوان ارگان نشراتی این نهاد، انعکاس دهنده اهداف انجمن می‌باشد، با نشر نخستین شماره خود متوقع است تا بتواند در زمینه‌های یاد شده گام‌های اساسی، بلند و مؤثری بردارد. ما برای یک آینده روشن و ایجاد فضای صمیمی در کشورهای میزبان و داخل افغانستان نیازمند تلاش و سعی بلیغ هستیم و مطمئن هستیم که در این

# جایگاه «دیگری» در انسان‌شناسی مولانا



سید حسین اشراق / نویسنده و پژوهشگر

## چکیده:

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی با وجود اینکه یکی از برجسته‌ترین شاعران عرفانی در عرصه فرهنگی ماست، در زمینه‌های علوم انسانی نیز آرای قابل‌اعتنایی دارد و انسان‌شناس بزرگ به شمار می‌رود. کمتر کسی در انسان‌شناسی عرفانی ما مفهوم «دیگری» را به اندازه مولانا بررسی کرده است. او از یک سو زوایا و خفایای وجودی انسان دلوپس «مشتاقی و مهجوری» را به بهترین وجه در آثار خود برای ما ثبت نموده و از جانب دیگر بر مشارکت «دیگری» در بازی حقیقت سخن به میان آورده است.

جایگاه «دیگری» در انسان‌شناسی مولانا افزون بر جنبه اخلاقی، بُعد هستی‌شناسانه دارد، هستی‌شناسی او حاکی از آن است که جان انسانی به عنوان یک هستنده بدون در نظر گرفتن هستی «دیگری» قابل فرض نیست، از همین رو می‌توان ادعا نمود که رویکرد میان‌سوژه‌ای مولانا می‌تواند پاسخگوی بحران معنوی و معرفتی دوران ما باشد، دورانی که به گونه جدی نیازمند شکل‌گیری رابطه دیالکتیکی میان «خود» و «دیگری» در چارچوب مفاهیم «میان‌ذهنی» یا «میان‌فرهنگی» است، وضعیتی که در آن دیسکورس جان می‌گیرد و پارادایم فراتر از سوژه نقش جدی پیدا می‌کند، مزیت‌های معرفتی و اجتماعی که زمانه ما به شدت نیازمند آنهاست، و مولانا در این زمینه به جهت اینکه در قلمرو انسان‌شناسی برای «دیگری» جایگاه ویژه قایل شده است، برای انسان‌های معاصر و جوامع مدرن حرف‌هایی برای گفتن دارد.

**واژگان کلیدی:** مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، عرفان، انسان‌شناسی، خودمرکز‌پنداری، دیگری، بینا ذهنیت، چنبره وجودی.

## درآمد:

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی را می‌توان از سخنگویان برجسته وجدان فرهنگی حوزه تمدنی ما به شمار آورد. او از مطرح‌کنندگان پرآوازه «انسانیت» در عرصه فرهنگ و تمدن بشری به شمار می‌آید. پرسشی که احیاناً در برابر ما قرار دارد این است که پیام مولانا در زمانه ما نیز کارآمد است؟، آیا بهره‌گیری از آموزه‌های وی می‌تواند در دوران پیچیده مدرن شعله‌های امید به‌رهایی را همچنان روشن نگهدارد؟ بحث گسترده‌ای که بایستی از زوایای گوناگون مورد تحلیل قرار گیرد و بررسی شود. اما من در این فرصت با وجود اینکه توصیف مواجهه با مولانا را به گونه تک‌خطی، در قالب روایت کلان و همچون پدیده فراتاریخی در نظر نمی‌گیرم، تنها

جایگاه «دیگری» در انسان‌شناسی او را مورد اشاره قرار می‌دهم و از کارآمدی آن در دوران مدرن معاصر سخن به میان می‌آورم. البته به جا می‌دانم مطرح نمایم، مولانا را با وجود اینکه برجسته‌ترین و محبوب‌ترین شخصیت حوزه تمدنی ما و حتی تمدن بشری به شمار می‌رود نمی‌توان بیرون از افق تاریخی خودش، فراتر از سنجیدارهای نقد، تمام شده و برای همه زمانه و زمینه‌ها معرفی کرد. از همین رو با توجه به تحولات مربوط به زمینه‌های فکری، تجربه‌های فرهنگی، دگرذیسی‌های اجتماعی و احوال روانی او می‌توان از «کدام مولانا؟» سخن به میان آورد. بر همین مناسبت که من مولانای پس از دیدار اش با شمس را در نظر دارم و از رویکرد برون دینی او به «دیگری» سخن خواهم گفت. مولانایی که با ذوق عرفانی به آدم و عالم نگریسته و بینش خود را فراتر از چارچوب‌های فقه و کلام و گرایش‌های مذهبی ارائه کرده است، همچنان رژیم زبانی پارادوکسیکال و سمبولیک او را نیز باید در همین گستره در نظر بگیریم، مزیت‌هایی که فرصت می‌دهد آراء او را مورد مناقشه قرار دهیم و از خطر نقدناپذیری نیز برهانیم.

### نگاه هستی‌شناسانه مولانا به انسان

اندیشه مولانا در واقع منشور کثیرالوجهی است که در آن رنگ‌های متنوعی از دانش و زنده‌گی به مشاهده می‌رسند، افزون بر آن رژیم زبانی پارادوکسیکال و سمبولیک مولانا، همراه مهارت موسیقایی او در کلام نیز تحسین‌برانگیز است، توانایی‌هایی که در راستای ترویج «شهروندی جهانی»<sup>1</sup> و به قول فردریش روکرت<sup>2</sup> آلمانی «آشتی جهانی»<sup>3</sup> به کار رفته اند، مقوله‌هایی که ماهیت انسان‌شناسی او را مشخص می‌کند و نگاه اش در رابطه با «دیگری» را برجسته می‌سازد، از همین رو می‌توان گفت در انسان‌شناسی مولانا هویت انسان تنها همچون برساخته اجتماعی معین نمی‌شود، بلکه او در این مورد تلقی هستی‌شناسانه دارد و از نسبت هستی «من» با «دیگری» سخن به میان آورده و گفته است:

از لطف تو چو جان شدم وز خویشتن پنهان شدم ای هست تو پنهان شده در هستی پنهان من (بلخی، 1375: 671)

از همین رو انسان را از شگفتی‌های آفرینش به شمار آورده است:

پس به صورت عالم اصغر تویی پس به معنی عالم اکبر تویی (بلخی، 1336: 651).

به همین دلیل می‌توان مدعی شد که اگر بحث «دیگری» در میان عارفان جنبه اخلاقی داشته است، اما از منظر مولانا بعد هستی‌گرایانه دارد، هستی‌شناسی او حاکی از آن است که جان انسانی به عنوان یک هستنده بدون در نظر گرفتن هستی دیگری قابل فرض نیست. وی در مثنوی در حکایت «آن که در یاری بکوفت، گفت: منم...»، به روشنی نشان داده است تا زمانی که انسان، «من» خود را در میانه می‌بیند، نمی‌تواند به «دیگری» راه برد و با او ارتباط برقرار کند، رابطه که میخائیل باختین<sup>4</sup> نیز در دوران جدید در انسان‌شناسی خود از آن به عنوان «دیدن دیگری به مثابه من» یا «من، تو شدن» یاد کرده است، این چیزی است که نشان می‌دهد خودمركزپنداری مدرن با چالش روبرو گردیده و بحث بدیل در برابر آن را دامن زده است.

### پیام میان فرهنگی مولانا

منتقدان یکسویگی مدرنیت به این باور اند که نظام کانتی از عدم التفات به جایگاه کانونی بیناسوژه ای ناشی گردیده و دلواپسی برای «دیگری» را در حاشیه قرار داده است، دشواره که اندیشمندان را واداشته است تنگناهای مدرنیت کانتی را تحلیل کنند و راه‌حلی برای برون رفت از آن را مطرح نمایند، از آن جمله لویناس<sup>5</sup> فرانسوی است، به باور او در پروژه کانت مسئله «دیگری» مغفول واقع گردیده و تا آنجا پیش رفته است که پرداختن به سوژه خودآیین در بنیادین‌ترین ساحت زنده‌گی (اخلاق)، جایی برای «دیگری» باقی نگذاشته است، از این رو، او کوشیده است شکاف به وجود آمده

1 global Citizen ( Ger: weltbürger)

2 Friedrich Rückert (1788–1866)

3 global Reconciliation ( Ger: weltversöhnung )

4 Mikhail Mikhailovich Bakhtin (1895 - 1975)

5 Emmanuel Levinas (1906 - 1995)



از ناحیهٔ تقدم «من» را با اومانيسم معطوف به «ديگري» جبران نمايد. لويناس تأکيد کرده است: تنها اخلاقی می‌تواند با خود محوری «من» چالش کند که پروای بده بستان با «ديگري» را نداشته باشد و بر بنای «مسئولیت پذیری در برابر ديگري»<sup>1</sup> (Levinas, 1998: 160)، حضور اش را استقبال نماید، همچنان او را با خود برابر و بسا که مقدم بشمارد.

افزون بر لويناس اندیشمندان ديگري نیز مانند مارتین بوبر<sup>2</sup>، گابریل مارسل<sup>3</sup>، مارتین هایدگر<sup>4</sup>، میخائیل باختین<sup>5</sup> و اندیشمندان پست مدرن مدعی شده اند که پروژهٔ مدرنیته شکست خورده است، وضعیتی که نشان می‌دهد نیاز است پیام متفاوت تر از مدرنیتهٔ خودمدارانگار ارائه شود، آنها در جستجوی راه برون رفت از بحران مدرنیته در ابعاد اخلاقی و جهان بینی هستند: برون رفت از بحران تک ساحتی شدن انسان. بنابراین پیام هایی از جنس پیام مولانا برای شان خوشایند است، به گونهٔ که می‌توان مدعی شد بسیاری از آنها آرمان های خود را در اندیشه های مولانا جستجو می‌کنند.

هامر پور گشتال<sup>6</sup>، فردریش روکرت<sup>7</sup>، آرتور جان آربری<sup>8</sup>، پروفیسور ویلیام چیتیک<sup>9</sup>، ادموند هلمینسکی<sup>10</sup>، پروفیسور آنه ماری شیمل<sup>11</sup> و سایر اندیشمندانی که به بررسی اندیشه های مولانا پرداخته اند انسان شناسی او را پاسخ گوی نیاز انسان دوران مدرن یافته اند. هگل<sup>12</sup> در دانشنامهٔ علوم فلسفی خودش با بهره گیری از برگردان تحسین برانگیز<sup>13</sup> فردریش روکرت<sup>14</sup> (Pietsch, 2022: 81) «از مولانا استقبال نموده» (Hegel, 1894: 189) و او را «یکی از بزرگترین شاعران و متفکران تاریخ جهان دانسته است»<sup>15</sup> (Iqbal, 1983: XIX)، هانس ماینکه<sup>16</sup> شاعر آلمانی مولانا را «تنها امید برای دورهٔ تاریکی کنونی»<sup>17</sup> (Nadvi, 2021 98: 98) توصیف کرده است، موريس بارس<sup>18</sup>، نویسنده فرانسوی، اعتراف کرده است: «وقتی شعر مولانا را که سرشار از شور و شوق و همراه با ملودی است، تجربه کردم، به کمبود های شکسپیر، گوته و هوگو پی بردم»<sup>19</sup> (Iqbal, 1983: XVII)، او [مولانا] در مثنوی عطر و نور و موسیقی را با هم درآمیخته است، نیکلسون<sup>20</sup> مولانا را «بزرگ ترین شاعر عارف همهٔ زمان ها»<sup>21</sup> (Chittick, 2005: 4) خوانده است، کولمن بارکس<sup>22</sup> یادآور شده است: «مولانا امریکا را فتح کرده است»<sup>23</sup> (Holat, 2005: 5)، فیلیس تیکل<sup>24</sup>، سردبیر هفته نامهٔ آمریکایی ناشران<sup>25</sup>، نیز گفته است: محبوبیت مولانا در ایالات متحده «مسئلهٔ گرسنگی عظیم معنوی ماست»<sup>26</sup> (Ibid)، پروفیسور فرانکلین لوئیس<sup>27</sup> درباره تأثیر مولانا در امریکا این گونه یادآور شده است: «پیام جهانی مولانا جایگزین امیدوارکننده برای بی

1 "responsibility for the Other"

2 Martin Buber (1878 -1965)

3 Gabriel Honoré Marcel (1889 - 1973)

4 Martin Heidegger (1889 - 1976)

5 Mikhail Mikhailovich (1895 - 1975)

6 Joseph von Hammer-Purgstall (1774-1856)

7 Friedrich Rückert (1788 – 1866 )

8 Arthur John Arberry (1905 - 1905)

9 William Clark Chittick (1943)

10 Kabir Edmund Helminski (1947)

11 Annemarie Schimmel (1922 - 2003)

12 Georg Wilhelm Friedrich Hegel (1770 - 1831)

13 admirable translation

14 Friedrich Rückert (1788 – 1866

15 Rumi as one of the greatest poets and thinkers in world history.

16 Hanns Meinke (1884 - 1974)

17 the only hope for the dark times we are living in.

18 Maurice Barrès (1862–1923)

19 When I experienced Rumi's poetry, which is vibrant with the tone of ecstasy and with melody, I realized the deficiencies of Shakespeare, Goethe, and Victor Hugo

20 Reynold Alleyne Nicholson (1868 - 1945)

21 the greatest mystical poet of any age.

22 Coleman Barks (1937)

23 Rumi Conquers America

24 Phyllis Tickle (1934-2015)

25 Publishers Weekly

26 Rumi's popularity in the United States "is a matter of our enormous spiritual hunger".

27 Professor Franklin Lewis (1961-2022)

خبری و فقدان معنویت در دوران مدرن است»<sup>1</sup>، و پروفیسور ای. جی. براون<sup>2</sup> تأکید کرده است: «... مثنوی عرفانی او [مولانا] شایسته است در ردیف اشعار بزرگ همه دوران قرار گیرد»<sup>3</sup> (Browne, 2013: 515). از همین رو پرسش ما مبنی بر اینکه: «پیام مولانا در دوران کنونی نیز کارآمد است؟»، پاسخ مثبت پیدا می کند، به این معنا که جایگاه «دیگری» در انسان شناسی او در موقعیت برجسته قرار دارد و می تواند پاسخگوی بحران معنوی و معرفتی دوران ما باشد، دورانی که سخت نیازمند شکل گیری رابطه دیالکتیکی میان «من» و «دیگری» در چارچوب مفاهیم «میان ذهنی» یا «میان فرهنگی» است، وضعیتی که در آن دیسکورس جان می گیرد و پارادایم فراتر از سوژه نقش جدی پیدا می کند، از همین رو آناندا کوماراسوامی<sup>4</sup> مولانا و مایستر اکهارت<sup>5</sup> را «دو پایه پل تفاهم که سرانجام تمدن غرب و شرق را فرا خواهد گرفت»<sup>6</sup> (Lewis, 2000: 529) نامیده است، در این صورت «دیگری» در نظم متفاوت به جز از سوژه محوری مدرن جستجو و بازشناسی می شود، روند «بینایی» که گشودگی «خود» در برابر «دیگری» را همچون شرط اخلاقی دیالوگ دیالکتیکی برجسته می کند، وضعیتی که با انسان شناسی مولانا سازگار است و ما را وا می دارد، در این رابطه بیشتر بیندیشیم و نظریه پردازی نماییم.

### نفی انحصار حقیقت

از اشاره های بالا دریافته می شود که جهان امروز با وجود اینکه از دوران مولانا فاصله زمانی بسیار دارد، اما همچنان نیازمند ترویج انسان شناسی اوست. بویژه اینکه با گیرودارهای موجود زمانه ما انگار این ادعای توماس هابس<sup>7</sup> که گفته بود: «انسان گرگ انسان است»<sup>8</sup> (Rossello, 2012: 225) مصداق یافته است.

اینک که «احترام به دیگری» و ارزش قائل شدن به مقوله «تفاوت»، با چالش های جدی ای تعصب و قشری گری مواجه شده اند، پیام دیگرنواز مولانا بی گمان بر دل مشتاقان رهایی خوش می نشیند و برای شان امید خلق می کند. به همین جهت در میان گروه کثیری از بزرگان حکمت و عرفان، می توان مدعی شد که پیام مولانا برای جهان امروز گره گشا و پر ارج است.

عرفان مولانا افق معنوی گشوده به سوی همگان است، و احترام به «دیگری» از شاخصه های اصلی آن به شمار می رود، معرفت او فراسوی مرزها و نگاه اش فراتر از کیش ها و طریقت هاست. او دارای منش دیگری پذیر است و اختلاف مؤمن و گبر و یهود را نیز برخاسته از پیشداوری آنها می داند، به همین جهت برایش تنقیح پیشداوری اهمیت اساسی دارد، از همین رو همه را به «مذهب عشق» فرا خوانده است.

ما مذهب چشم شوخ مستش داریم  
هرچند شکست یار، دل ها شکند  
کیش سر زلف بت پرستش داریم  
ما هم دل و جان بهر شکستش داریم (بلخی، 1381: 1868)

در عصر مولانا هم کرامت انسانی پایمال شده بود و تفرقه و اختلاف به اوج خود رسیده بود. به همین جهت او احترام به «دیگری» را همچون گمشده می انگاشت که بایستی در سرلوحه زنده گی انسان ها قرار گیرد. او انسان را به صورت «ما هو انسان» گرامی می داشت و منظورش ازین بحث یکسان بودن افراد و برتری نداشتن آنان نسبت به یکدیگر بود. چیزی که تقدم بارز «بینا ذهنیت» بر «ذهنیت» را بنیادی می انگارد و معطوف شکوفایی ظرفیت های گفت و گویی میان «خود» و «دیگری» است، روندی که به قول گادامر<sup>9</sup> یاری می رساند «رخداد فهم به عنوان یک بازی» (Gadamer, 2004: 102) عینیت پیدا کند.

1 «The universal message of Rumi is a hopeful alternative to the ignorance and lack of spirituality in modern times.

2 Edward Granville Browne (1862-1926)

3 "... His [Balkhi's] mystical Masnawi deserves to rank among the great poems of all time".

4 Ananda Kentish Coomaraswamy (1877-1947)

5 Meister Eckhart (1260 – 1328)

6 Rūmī and Meister Eckhart «the two piers of bridge of understanding that will finally span Western and Eastern civilization».

7 Thomas Hobbes (1588–1679)

8 Man is wolf to man.

9 Hans Georg Gadamer (1900 - 2002)

گفت‌وگو برای مولانا، افزون بر جنبه اخلاقی، از ظرفیت معنا آفرینی و معرفت بخشی نیز برخوردار است، زیرا از رهگذر وجود «دیگری»، «خود» معنادار می شود، به گونه که آگاهی انسان از همین رهگذر شکل می گیرد و به واسطه تجربه درهم آمیزی افق های مفهومی ای «خود» و «دیگری»، معرفت آدمی صیقل می خورد. مولانا با آموزه «الطرق الی الخالق بعدد نفوس الخلائق»<sup>۱</sup>، پیروان ادیان و مسالک را به سوی تفاهم فراخوانده است، او درگیری های بی اساس میان آنها را ناشی از خیالات واهی، تعصبات بی جا و همچنان «جهل و غفلت» (زمانی، ۱۳۸۵: ۱۱۲) می انگاشت و بیزاری خود را از آنها اعلام نموده بود:

از کفر و ز اسلام برون است نشانم  
از خرقة گریزانم و زُنا ندانم (بلخی، ۱۳۷۴: ۱۰۱۷)

چه تدبیر ای مسلمانان که من خود را نمی دانم  
نه ترسا، نه یهودی ام، نه گبر و نه مسلمانم

مولانا مفهوم «دیگری» را به عنوان شعار نه بلکه به مثابه یکی از پایه های انسان شناسی خویش معرفی می کرد، به گمان او جایگاه بخشیدن به «دیگری»، حکایت از شناخت محدودیت مواضع «خودی» دارد که بر بنای آن «دیگری» به عنوان حامل نگاه مستقل به رسمیت شناخته می شود، بنابراین «دیگری» پدیده نیست که تنها با محک «خودی» به سنجش در آید و بر بنای آن فروکاسته شود، به همین جهت «پندار کمال خود» را مذموم می شمرد و نکوهش می کرد:

هر که نقش خویش را دید و شناخت  
اندر استکمال خود دو اسبه تاخت  
زان نمی پرد به سوی ذوالجلال  
کو گمانی می برد خود را کمال  
علتی بد تر ز پندار کمال  
نیست اندر جان تو ای ذو دلال (بلخی، ۱۳۳۶: ۱۵۹)

افزون بر آن او وقتی از «سیر دلبران در حدیث دیگران» (بلخی، ۱۳۳۶: ۷) سخن می گوید، «دیگری» را حتی داناتر از خودش معرفی می کند: «ور هیچ نمی دانم، دانم که تو می دانی» (بلخی، ۱۳۷۵: ۹۵۷)، چیزی که نشان می دهد یکسره با این سخن شمس سازگار است: «سخن از برای غیر است، و اگر از برای غیر نیست سخن به چه کار است؟» (تبریزی، ۱۳۷۷: ۱۷۲).

مولانا گویی در رابطه با کثرت گرایی معرفتی، نگاه ابو سلیمان سجستانی<sup>۲</sup> را که ابوحیان توحیدی<sup>۳</sup> در المقابسات گزارش نموده پی گرفته است و آن داستان لمس فیل است. سجستانی با توجه به گفته منسوب به افلاتون یادآور شده است: «مردمان در باب حقیقت، نه از همه جهات بر صواب اند و نه از همه جنبه ها بر سبیل خطا، بلکه هر کسی از جهتی به حقیقت نایل می شود»<sup>۴</sup> (التوحیدی، ۱۹۷۰: ۲۶۹). این چیزی است که مولانا نیز بر آن نظر داشته است، اما با یک تفاوت که لمس کنندگان فیل مولانا کور نیستند، بلکه به شمع نیاز دارند، چنانچه گفته است:

در کف هر یک اگر شمعی بدی  
اختلاف از گفت شان بیرون شدی (بلخی، ۱۳۳۶: ۴۴۵)

آموزه که انسان ها را از ادعای انحصار حقیقت برای «خود» هشدار می دهد، و می آموزاند که «دیگری» یکسره بر خطا شمرده نشود، بهتر آن است که همه را سزاوار بهره مندی از حقیقت بدانیم و زمینه های سوء تفاهم و تحریف روابط میان یکدیگر را کم نماییم و بوجود نیآوریم.

### به رسمیت شناسی «دیگری»

در گفتمان مولانا به رسمیت شناسی «دیگری» از آن جهت مهم شمرده می شود که فضای گفت‌وگو را بوجود می آورد و از

۱ راه های رسیدن به خدا، به تعداد جان های خلائق است.

۲ ابوسلیمان سجستانی (۳۰۷-۳۹۱ هـ. ق)

۳ ابوحیان توحیدی، علی بن محمد بن عباس (۳۱۰-۴۱۴ هـ. ق)

۴ الحق لم یضبه الناس فی کل وجوهه، بل اصاب منه کل انسان جهة.

نفرت پراکنی جلوگیری می کند، همچنان شیوه های خشونت آمیز را در برابر چالش قرار می دهد و رواداری به معنای ارج گذاری متقابل را سرلوحه کارش قرار می دهد، زیرا از نظر وی دیدگاه های ما محدود و کرانمند اند و نمی توانند بازتاب دهنده کل حقیقت باشند، وضعیتی که ضرورت «بینامتنیت» را لازمی می انگارد و مورد تأکید قرار می دهد. ضرورت وجود «دیگری» به معنای فلسفی برای ارتباط میان فرهنگی نیز واجد اهمیت تلقی می شود، به جهت اینکه تبادل در عرصه ذهنیت و نظر را ضروری می پندارد و اصل تکثر را در بستر گفت و گو حفظ و بازآفرینی می کند، به قول هگل: «در گفت و گو مسئله مهم، شهادت گوش سپردن به دیگری، شجاعت پذیرش محدودیت خویش و در نتیجه پذیرش حق دیگری است» (احمدی، ۱۳۹۱: ۵۴۱)، ویژگی هایی که مولانا به گونه تحسین برانگیز با آنها آراسته شده بود. معروف است، وقتی:

پیش سراج الدین قونیوی تقریر کردند که مولانا گفته: «من با هفتاد و سه مذهب یکی ام» چون صاحب غرض بود، خواست که مولانا را برنجاند و بی حرمتی کند. یکی از نزدیکان خود را که دانشمندی بزرگ بود فرستاد، که بر سر جمعی از مولانا پیرس که تو چنین گفته ای؟ اگر اقرار کند او را دشنام بسیار بده و برنجان. آن کس بیامد و از مولانا سؤال کرد که شما چنین گفته اید: که من با هفتاد و سه مذهب یکی ام؟، گفت: گفته ام. آن کس زبان بگشاد و دشنام داد و سفاهت آغاز کرد. مولانا بخندید و گفت: با این نیز که تو می گویی هم یکی ام. آن کس خجل زده شد و بازگشت (جامی، ۱۳۷۰: ۴۶۱).

نگاه باز مولانا در رابطه با گرایش های متفاوت نیز در آن زمان تحسین برانگیز است، چنانچه گزارش شده است، افزون بر مسیحیان و ارمنی، کافران نیز در مجلس او حاضر می شدند و از فضای روحانی مجلس بهره می بردند:

روزی سخن می گفتم میان جماعتی و میان شان هم جماعت کافران بودند. در میان سخن می گریستند و متذوق می شدند و حالت می کردند. سؤال کرد که «ایشان چه فهم کنند و چه دانند این جنس سخن را؟، مسلمانان، گزیده، از هزار یک فهم می کنند، ایشان چه فهم می کردند که می گریستند». فرمود که «لازم نیست که نفس این سخن را فهم کنند. آنچه اصل این سخن است، آن را فهم می کنند (بلخی، ۱۳۸۷: ۱۱۵).

مولانا تصریح کرده است:

اگر راه ها مختلف است اما مقصد یکیست، نمی بینی که راه به کعبه بسیار است؟ بعضی راه از روم است و بعضی را از شام و بعضی را از عجم و بعضی را از چین و بعضی از راه دریا از طرف هند و یمن. پس اگر در راه ها نظر کنی اختلاف عظیم و مابینت بی حد است. اما چون به مقصود نظر کنی همه متفق اند و یگانه و همه را درون ها به کعبه متفق است، و درون ها را به کعبه ارتباطی و عشقی و محبتی عظیم است که آنجا خلاف نمی گنجند (بلخی، ۱۳۸۷: ۱۱۵).

### اثرگذاری مولانا بر حوزه های فرهنگی غرب

شایان یادآوریم، با وجود اینکه در تمدن غرب بحث توجه به «دیگری» را می توان در آموزه های پروتاگوراس<sup>۱</sup>، پرسشگری سقراط<sup>۲</sup>، محاوره نویسی افلاطون<sup>۳</sup> و روش آپوریایی ارسطو<sup>۴</sup> یافت و تحسین کرد، اما در دوران قرون وسطی تفتیش عقاید مجالی برای به رسمیت شناسی «دیگری» نگذاشته بود، پس از آن در دوران روشنگری نیز مفهوم «دیگری» مقهور سوژه استعلایی و خودبسندۀ دکارتی گردید و طرح روایت های کلان سد بزرگ در برابر شکوفایی کثرت گرایی را بوجود آورده است، روند قدرتمندی که از همان آغاز تا حالا با نقد ها و پرسش هایی روبروست.

1 Protagoras (fl. 5th c. B.C.E.)

2 Socrates (470 BC – 399 BC)

3 Plato (428-348 BC)

4 Aristotle (384 - 322 BC)

با این وصف دور از انصاف خواهد بود اگر سهم و نقش سایر تمدن‌ها و فرهنگ‌ها، به ویژه تأثیر انکارناپذیر فرهنگ پرپار عرفان شرقی، در ارجگذاری به «دیگری» و تحمل افکار دگراندیشان و همزیستی مسالمت‌آمیز با اقوام و ادیان مختلف، نادیده یا دست کم گرفته شود.

نباید فراموش کرد که، همزمان با حاکمیت مطلق تاریک اندیشی، جزم‌گرایی و خشونت ورزی بر اروپا در قرون وسطی، بسیاری از فیلسوفان، اندیشمندان و سخنوران حوزه تمدنی ما، در گفته‌ها و نوشته‌های شان، آشکارا یا به تلویح، از ضرورت احترام به آراء و اعتقادات دیگران دفاع کرده‌اند. آثار اکثریت قریب به اتفاق صوفیان و عارفان ما بویژه مولانا گویاترین و صادق‌ترین گواه این مدعاست.

خداوندگار بلخ، افزون بر اینکه معتقد بود که آدمی زادگان نمی‌توانند حقیقت مطلق را بشناسند، دیدگان ما را بر این واقعیت می‌گشاید که علم و ادراک آدمی از حقیقت، فراتر از «چنبره وجودی» (بلخی، 1384: 97) فهم او و بالجمله نیست. نتیجه درک غیر قطعی از حقیقت، بردباری، احترام و معرفت‌شناسی توأم با فروتنی را به ارمغان می‌آورد. این فروتنی معرفت‌شناسانه را حتی پنج قرن بعد از مولانا در پیام‌های لیسنگ<sup>1</sup> طلایه دار مطرح روشنگری در آلمان می‌توان دید؛ درام «ناتان خردمند»<sup>2</sup> او مشهور می‌باشد، ایشان در جایی گفته است:

اگر خداوند در دست راست اش تمامی حقیقت و در دست چپ اش تنها غریزه همیشه پویای در پی حقیقت بودن را نگه داشته باشد، با این پیشفرض که من همیشه و تا ابد راه خطا پیویم و به من بگوید «انتخاب کن!»، من با فروتنی به دست چپ اش می‌افتم و می‌گویم: پدر این را به من بده، زیرا حقیقت ناب تنها از آن توست (Yasukata, 2002: 24).

مولانا افزون بر اینکه در حوزه تمدنی ما اثر گذار بود در غرب نیز الهام‌آفرین بوده است، از سده 18 و بویژه قرن 19 در غرب که مکتب «تعالی‌گرایی» تحت تأثیر حافظ و سعدی، خیام و مولانا رشد و توسعه پیدا کرد و چهره‌های برجسته فرهنگی غرب برای معرفی آنها مساعی به خرج دادند. در جریان همین آشنایی بوده است که ویلیام جونز<sup>3</sup> زبان‌شناس برجسته انگلیسی در باره مولانا گفته است: «شاید کتابی به ارزشمندی مثنوی تا حال به دست انسان سروده نشده باشد. مثنوی همچون دشت دست نخورده و پوشیده از گل‌های فراوان و در اقلیم مساعد است» (لوئیس، 1383: 694).

جان هیگ<sup>4</sup> متکلم امریکایی نیز در کتاب «تفسیر دین: پاسخ‌های انسان به وجود متعالی»<sup>5</sup> فصلی را با گفتاوردی از مولانا آغاز کرده است: «شمع‌ها بسیار اند اما روشنایی یکی است»<sup>6</sup> (Hick, 1989: 233)، همچنان داستان فیل ایشان را نیز در امر توجیه نظریه کثرت‌گرایی دینی اش مورد بهره‌ر قرار داده است.

مولانا «خودمرکز‌پنداری» را با تعبیرهای گوناگون مورد نکوهش قرار داده است، در نگاه وی، شناخت «خود» واقعی و اصیل انسان تنها از رهگذر «نفی خود» امکان‌پذیر است، حالتی که در آن، همه تمایزات «سوژه و ابژه» از میان برمی‌خیزند و نوعی درهم‌تنیدگی میان آنها بوجود می‌آید.

جیمز راسل لول<sup>7</sup> شاعر رمانتیک امریکایی یکی از حکایت‌های مثنوی در همین مورد را به گونه تحسین‌آمیز یادآوری کرده است، او داستان را این گونه بازگو می‌کند:

حکایتی زیبا و عمیق از شاعر پارسی جلال‌الدین مولوی به ما می‌گوید: کسی خانه محبوب خود را کوبید. صدایی از درون پرسید «کیست؟» و او پاسخ داد که «من هستم» آن صدا در جواب گفت «در این خانه بر روی آن که من و تو دارد گشوده نیست»؛ در گشوده نمی‌شود، پس از آن عاشق سر به بیابان می‌گذارد و پس از یک سال باز می‌گردد و دوباره بر در می‌کوبد؛ باز هم صدا می‌پرسد کیستی؟ و او می‌گوید «تویی»؛ و در، به روی او باز می‌گردد (Lowell, 1904, XII, 123).

1 Gotthold Ephraim Lessing (1729–1781)

2 Nathan the Wise (Ger: Nathan der Weise) [ 1779]

3 William Jones (1746 – 1794)

4 John Hick (1922 – 2012)

5 An Interpretation of Religion: Human Responses to the Transcendent (1989)

6 The lamps are different but the Light is the same.

7 James Russell Lowell (1819 - 1891)

آن یکی آمد در یاری بزد  
گفت «من»، گفتش برُو هنگام نیست  
رفت آن مسکین و سالی در سفر  
پخته شد آن سوخته، پس بازگشت  
حلقه زد بر در به صد ترس و آدب  
بانگ زد یارش که بر در کیست آن؟  
گفت اکنون چون منی، ای «من» در آ

گفت یارش کیستی ای مُعْتَمَد؟  
بر چُنین خوانی مُقَامِ خام نیست  
در فِراقِ دوست سوزید از شَر  
باز گرد خانه اُنباز گشت  
تا بِنجهد بی آدب لَفْظی ز لب  
گفت بر در، هم تویی ای دِلستان  
نیست گنجایی دو من را در سَرا (بلخی، 1336: 151)

## نتیجه:

حاصل بحث ما این است که مولانا در فراخوانی اندیشه اجتماعی خود، جایگاه محوری برای «انسان» قایل است، تا به قول پل ریکور<sup>1</sup> «خود همچون دیگری»<sup>2</sup> تجربه شود و گفت‌وگومندی معنا پیدا کند. او به عنوان یک انسان شناس بدین باور بود که انسان قابلیت کشف ساحت روحانی عالم را داراست و اگر محوریت اش در گستره آفرینش نادیده گرفته شود دیگر سخنی برای گفتن باقی نمی ماند. به همین جهت وی در رابطه با انسان از تعریف فلسفی «حیوان خردمند»<sup>3</sup> فراتر رفته و از آن به عنوان «اسطراب حق» (بلخی، 1387: 23) یاد نموده، موجودی که هم «دید» و نیز «دیده» است، چنانچه گفته است:

آدمی دیدست و باقی گوشت و پوست هرچه چشمش دیده است آن چیز اوست (بلخی، 1336: 1083)

در اینکه مولانا می‌گوید انسان دید است و نیز می‌گوید که جهان مبتنی بر نگاه و بینش اوست، مقصود اش این است که اصل انسان است و آنچه که او می‌بیند. بیرون از بینش انسان، هرچه که باشد، به نوعی از دایره حقیقت و از فضای متن بیرون است و هرچه که از آنها دور شویم، حواشی است و ما را از اصل و حقیقت دور می‌کند، معنای سخن این است که مولانا افزون بر اینکه از «دید» خود سخن به میان آورده است، دید «دیگری» را نیز به رسمیت می‌شناسد، وضعیتی که در آن «بینادهنیت»<sup>4</sup> جایگاه دارد و نفس کشیدن و شکوفا شدن در فضای چند فرهنگی نیز مهم شمرده می‌شود، مزیت های معرفتی و اجتماعی که زمانه ما به شدت به آنها نیاز دارد، از همین رو می‌توان مدعی شد که مولانا در قلمرو انسان شناسی برای «دیگری» جایگاه ویژه قایل است و برای انسان معاصر و جوامع مدرن در این زمینه حرف هایی برای گفتن دارد. برداشت من این گونه است، اما از اینکه مولانا نه شخص، بلکه متن قابل تأویل است و هر مخاطبی می‌تواند با تفکرات ویژه خود با آن مواجهه نماید. اما قدر مسلم این است که مخاطب وقتی ارتباط بیشتری با اشعار و افکار مولانا برقرار کند افق های نوینی را در آراء و نظریات وی پیدا می‌کند، پویایی و سیالیت ویژگی های اساسی اندیشه های موج و هرمنوتیکال مولاناست، از همین رو است که بحث «نیاز به مولانا» برای پژوهشگران اهمیت پیدا می‌کند. امیدوارم روز تولد مولانا به عنوان روز جهانی «احترام به دیگری» گرامی داشته شود.

## منابع فارسی:

احمدی بابک (1391). هایدگر و تاریخ هستی، چاپ ششم، تهران: نشر مرکز.

بلخی جلال الدین محمد (1336). مثنوی معنوی، اهتمام و تصحیح رینولد الین نیکلسون، تهران: امیر کبیر.

بلخی جلال الدین محمد (1374). مثنوی معنوی، مطابق نسخه نیکلسون، دو جلد، مقدمه خرمشاهی، تهران: پژوهش.

بلخی جلال الدین محمد (1375). کلیات دیوان شمس، تصحیح شده بواسطه بدیع الزمان فروزانفر، تهران: نشر راد.

بلخی جلال الدین محمد (1381). کلیات شمس تبریزی، به کوشش دکتر توفیق سبحانی، تهران: قطره.

بلخی جلال الدین محمد (1384). مثنوی، دفتر پنجم، شرح و تصحیح محمد استعلامی، چاپ هفتم، تهران: سخن.

بلخی جلال الدین محمد (1387). فیه ما فیه، تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، ویراستار محمدحسن فروزانفر، تهران: نگاه.

1 Paul Ricœur (1913-2005)

2 Oneself as Another

3 homo sapiens / rational animals

4 intersubjectivity

تبریزی شمس الدین محمد (1377). مقالات شمس تبریزی، تصحیح و تعلیق محمدعلی موحد، جلد دوم، تهران: انتشارات خوارزمی.

جامی نورالدین عبدالرحمان (1370). نفحات الانس من حضرات القدس، تصحیح محمود عابدی، تهران: انتشارات اطلاعات.

زمانی کریم (1382). میناگر عشق (شرح موضوعی مثنوی معنوی)، تهران: نشرنی.

لوئیس فرانکلین دی (1383). مولوی: دیروز و امروز، شرق و غرب، برگردان فرهاد فرهمندفر، تهران: نشر ثالث. المصدر العربی:

التوحیدی ابوحیان (1970). المقابسات، تحقیق: محمد توفیق حسن، بغداد: مطبعة الارشاد.

### English sources:

Browne Edward Granville (2013). A Literary History of Persia, Oxfordshire: Routledge.

Chittick William (2005). The Sufi Doctrine of Rumi, Indiana: World Wisdom.

Gadamer Hans Georg (2004). Truth and Method, Translated by Joel Weinsheimer and Donald Marshall, New York: Continuum.

Hegel Georg Wilhelm Friedrich (1894). Hegel's Philosophy of Mind, Translated from The Encyclopedia of the philosophical Sciences, by: William Wallace, Oxford: Clarendon press.

Hick John (1989). An Interpretation of Religion: Human Responses to the Transcendent, London: MacMillan Press.

Holate Steve (2005). Persian Poet Rumi Conquers America, 15 March 2005, <https://www.parstimes.com>.

Iqbal Afzal (1991). The life and work of Jalal-ud-din Rumi [With a Foreword by Professor A. J. Arberry ], London: The Octagon Press.

Levinas Emmanuel (1998). Entre Nous: Essays on Thinking-of-the-Other, translated by Michael B. Smith and Barbara Harshav, London: The Athlone Press.

Lewis Franklin D (2000). Rūmī, Past and Present, East and West, The Life, Teachings and Poetry of Jalal al-Din Rūmī, Oxford: Oneworld.

Lowell James Russell (1904). "Fragments Of An Unfinished Poem", The Complete Writings of James Russell Lowell, Elmwood Edition, Sixteen volumes, Boston: Mifflin & Co.

Nadvi Hafiz Mohd Arif (2021). Hermeneutics of Orientalism, Chennai- India: Clever Fox Publishing.

Rossello Diego (2012). Hobbes and the Wolf-Man: Melancholy and Animality in Modern Sovereignty, New Literary History, Volume 43, Number 2, Baltimore: Johns Hopkins University Press.

Yasukata Toshimasa (2002). Lessing's Philosophy of Religion and the German Enlightenment, Oxford: Oxford University Press.

Deutsche Quelle:

Pietsch Roland (2022). Von Allem und vom Einen Georg Wilhelm Friedrich Hegel über Maulānā Ġalāl ad-Dīn Rūmī, Spektrum Iran [ Zeitschrift ], 35. Jahrgang Nr 1 / 2, Berlin: Kulturabteilung der Botschaft der Islamischen Republik Iran in Deutschland.

# La Laïcité : Une lutte séculaire entre trône et autel



Pierre Georges Pichard/ Ecrivain  
français

• « *La République peut-elle accepter le port ostensible de signes religieux ? Qui doit financer les édifices du culte ? L'Europe doit-elle revendiquer ses origines chrétiennes ? La France doit-elle entretenir une relation privilégiée avec le Vatican ? Autant de polémiques, autant de sujets brûlants. En 1905, déjà, les élus de la nation se posaient les mêmes questions. La Révolution française a rompu l'unité de l'État et de la religion. Le roi n'est plus le représentant de Dieu sur terre<sup>1</sup>...* »

• La laïcité repose sur trois principes : la liberté de conscience et celle de manifester ses convictions dans les limites du respect de l'ordre public, la séparation des institutions publiques et des organisations religieuses, et l'égalité de tous devant la loi quelles que soient leurs croyances ou leurs convictions.

• La laïcité garantit aux croyants et aux non-croyants le même droit à la liberté d'expression de leurs convictions. Elle assure aussi bien le droit d'avoir ou de ne pas avoir de religion, d'en changer ou de ne plus en avoir. Elle garantit le libre exercice des cultes et la liberté de religion, mais aussi la liberté vis-à-vis de la religion : personne ne peut être contraint par le droit au respect de dogmes ou de prescriptions religieuses. La laïcité suppose la séparation de l'État et des organisations religieuses. L'ordre politique est fondé sur la seule souveraineté du peuple des citoyens, et l'État — qui ne reconnaît et ne salarie aucun culte — ne régit pas le fonctionnement interne des organisations religieuses. De cette séparation se déduit la neutralité de l'État, des collectivités et des services publics, non de ses usagers. La République laïque assure ainsi l'égalité des citoyens face au service public, quelles que soient leurs convictions ou croyances. La laïcité n'est pas une opinion parmi d'autres mais la liberté d'en avoir une. Elle n'est pas une conviction mais le principe qui les autorise toutes, sous réserve du respect de l'ordre public.





# Laïcité

- La laïcité de l'État est le fruit de l'histoire politique de la France et du processus de sécularisation des sociétés occidentales. Plusieurs étapes marquent l'histoire de la laïcité.

- De Clovis à Louis XVI : le gallicanisme de l'ancien régime – Clovis est baptisé avec son armée par Saint Rémi, à Reims en 498. C'est le début de la « France chrétienne ». L'adoption de la foi chrétienne est un geste politique décisif car il lui permet de rallier la Gaule. Cette période voit naître les racines de la « chrétienté », où le politique et le religieux se confondent. L'Église devient omniprésente dans la société française.

- C'est avec Charles Martel, le premier « roi chevalier » et son fils Pépin le bref que se dessine le lien entre le trône et l'autel. En effet, signée le 14 avril 754, « La Donation de Pépin » ou traité de Quierzy, est considéré comme l'acte fondateur des États pontificaux qui subsisteront jusqu'en 1870. Mais la monarchie de droit divin telle que nous la connaissons prend véritablement naissance avec le sacre de Charlemagne à la Noël de l'an 800. En échange de son sacre, l'empereur soutient l'Église militairement et financièrement. Ce compromis entre le pouvoir royal et le pouvoir religieux durera de longs siècles malgré de nombreux conflits entre papes et souverains. Les rois continueront à défendre l'Église et ils recevront toujours la bénédiction voire l'investiture de l'évêque de Rome.

- Lorsque le pouvoir de l'État éclate après la mort de Charlemagne en 814, les habitants se re-

groupent autour des seigneurs locaux. C'est la période féodale pendant laquelle l'Église représente la seule force organisée en place. Le pouvoir spirituel devient plus important alors que le pouvoir temporel.

- En réaction, la monarchie française encourage ensuite l'autonomie de l'Église de France face au pape. Au début du XIV<sup>ème</sup> siècle, Philippe le Bel qui a besoin d'argent pour financer une guerre contre l'Angleterre prélève un impôt sur le clergé, contre l'avis du souverain pontife.

- L'attentat d'Agnani des 7 et 8 septembre 1303 est symptomatique de cette querelle en plein moyen-âge, entre les tenants de la suprématie du pape, et ceux favorables à une séparation stricte des pouvoirs spirituels et temporels. Ainsi par exemple, Pierre le Roy, abbé du Mont Saint-Michel, réclame le droit pour l'Église de France de conférer les bénéfices ecclésiastiques. Enfin, avec la « pragmatique sanction », Charles VII s'affirme comme le gardien des droits de l'Église de France. Elle est débattue par le chapitre de la Sainte-Chapelle de Bourges et promulguée le 7 juillet 1438. Ce texte scelle une alliance entre le pouvoir monarchique et le clergé et limite les prérogatives du pape en réaffirmant des conciles qui ont clairement défini les pouvoirs du Saint-Siège. Annulée puis rétablie, puis annulée de nouveau, par Louis XI, la Pragmatique Sanction ne sera jamais appliquée. Il faut attendre le concordat du 18 août 1516 pour que le roi soit reconnu comme le véritable maître de l'Église de France.

- En 1682, Louis XIV reprend à son compte l'idée développée deux siècles plus tôt dans la Pragmatique Sanction. La déclaration dite des quatre articles définit les « libertés de l'Église gallicane », selon lesquelles :

- le souverain pontife n'a qu'une autorité spirituelle ; les princes ne sont donc pas soumis à l'autorité de l'Église dans les choses temporelles ; le pape ne peut juger les rois ni les déposer ; les sujets du roi ne sauraient être déliés du serment d'obéissance ;

- l'usage de l'autorité pontificale est réglé par les canons de l'Église ; mais, à côté d'eux, les principes et les coutumes de l'Église gallicane qui existent depuis toujours doivent demeurer en vigueur ;

- le concile œcuménique, réunion de tous les évêques de la chrétienté, prend des décisions qui ont une valeur supérieure à celles du pape dont l'autorité est donc limitée par celle des conciles généraux ;

- en matière de dogme, le pape n'est infaillible qu'avec le consentement de l'Église universelle.

- En conséquence, l'esprit et la lettre de la Déclaration des Quatre articles vont être adoptés par de nombreux États européens qui verront dans le principe de prépondérance des Conciles, la possibilité donnée à leurs souverains de s'émanciper de la tutelle pontificale et de traiter désormais d'égal à égal avec le Saint-Siège pour le règlement des affaires religieuses de leurs royaumes respectifs en signant avec l'administration vaticane des concordats. Au plus fort du conflit, le pape Innocent XI fit remarquer à l'ambassadeur de France, un siècle à peine avant la Révolution française ; que : « *si les conciles sont supérieurs aux papes qui tirent leur pouvoir de Dieu, les états généraux devraient avoir loisir de formuler la même revendication à l'encontre du roi* ».

- Mais en 1693, le roi soleil qui a besoin dans sa querelle contre les jansénistes de l'appui du pape, renonce à faire appliquer la déclaration des quatre articles, et se rapproche du Saint-Siège.

- 1789-1799 : La Révolution Française – La révolution rompt avec la monarchie absolue qui faisait du catholicisme la religion d'état. C'est la première étape de laïcisation de la France. La dé-

claration des droits de l'homme et du citoyen du 26 août 1789 établit que la religion est une affaire de conscience et proclame la liberté religieuse. Ainsi, l'article 10 de la déclaration des droits de l'homme et du citoyen, dispose que : « *Nul ne doit être inquiété pour ses opinions, même religieuses...* »

- Ce texte fondateur entame la sécularisation de la France. Les droits civils des protestants sont reconnus, les juifs émancipés deviennent des citoyens comme les autres, les membres du clergé catholique prêtent serment à la constitution civile qui nationalise le catholicisme français. Cette constitution civile du clergé est condamnée par le pape. Cela conduit à une séparation entre les partisans du pape et ceux de Révolution. La France est divisée. Le divorce civil est introduit et certains délits religieux sont supprimés (blasphème, sorcellerie, hérésie...) et le calendrier révolutionnaire est adopté. L'état civil (naissance, mariage et décès) est retiré des registres paroissiaux et confié aux officiers publics. En 1795, sous le régime du Directoire, la séparation de l'Église et de l'État est proclamée pour la première fois en France, selon des modalités proches de la loi de 1905.

- La période concordataire – Avec Napoléon, s'ouvre la période du concordat signé en 1801 avec le pape. C'est un traité qui fixe les relations entre l'État français et le Saint-Siège. L'église catholique ne retrouve pas son statut d'Église officielle d'avant la Révolution. Elle est l'« Église de la grande majorité des français ». Les prêtres sont salariés par l'État et soumis aux autorités françaises. Le régime instauré par le concordat s'étend au protestantisme puis au judaïsme. Les religions reconnues sont organisées comme un service public.

- A l'exception de la parenthèse de la Restauration (1814-1848) pendant laquelle le catholicisme redevient, comme sous l'Ancien Régime, la religion de l'État, le concordat traverse les différents régimes politiques du XIX<sup>ème</sup> siècle.

- En 1848, ce sont autour des questions d'enseignement que les enjeux de la séparation de l'Église et de l'État vont se concentrer.

- En 1850, la loi Falloux donne aux ministres des cultes un droit de surveillance et de direction sur les écoles primaires. L'Église participe officiellement à l'enseignement public. En réaction, les

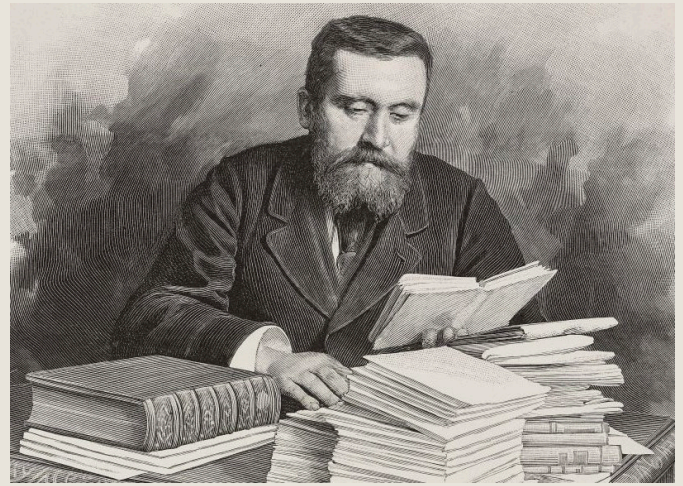
républicains vont durcir leurs positions anticléricales. Le Second Empire, est une période d'entente cordiale entre le gouvernement et le clergé catholique.

De 1879 à 1905, la France franchit une deuxième étape de laïcisation, sous l'impulsion en particulier de Jules Ferry, ministre de l'instruction publique. Pendant son mandat, l'école publique primaire devient gratuite (1881), puis obligatoire pour tous les enfants de 6 à 13 ans et elle échappe au contrôle de l'Église (1882). Chaque département a une école de formation d'instituteurs. Les lycées et les collèges s'ouvrent aux jeunes filles. Le personnel enseignant est laïcisé (loi Goblet de 1886). L'enseignement religieux est exclu des heures de classe. Il a désormais lieu le jour de congé hebdomadaire du jeudi. L'enseignement de la morale civique devient obligatoire.

- Sous la III<sup>ème</sup> République, c'est toute la société qui se laïcise : abrogation de l'interdiction du travail le dimanche, suppression des prières à l'ouverture des sessions parlementaires, retrait des crucifix dans les écoles publiques et les tribunaux.

- Au début du XX<sup>ème</sup> siècle, les congrégations religieuses non autorisées n'ont plus le droit d'enseigner et sont expulsées, et 30.000 écoles catholiques sont fermées. En 1904, les relations diplomatiques entre la France et le Vatican sont rompues.

- 1905 : séparation des Églises et de l'État – la république devient laïque – la loi du 9 décembre 1905 met un terme au concordat et institue la séparation des Églises et de l'État. Elle traite de la question des lieux du culte, des associations cultuelles et de la police des cultes. Cette loi de-



Jean Jaurès, député socialiste français

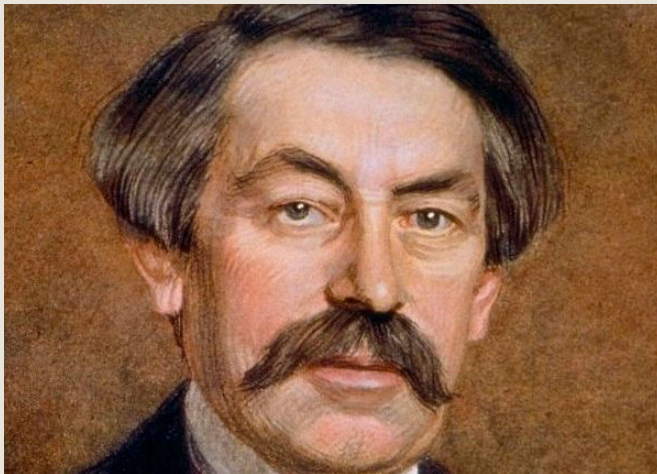
vient le pilier des institutions laïques.

- Lors des débats qui président à l'élaboration de cette loi, Jean Jaurès, dans un discours enflammé rappelle :

- « ... La France n'est pas schismatique. Elle est révolutionnaire. Tantôt, elle marche avec Rome, comme au temps lointains où les barbares Francs se faisaient, contre les autres barbares, les serviteurs et les exécuteurs, de la pensée de l'évêque de Rome. Puis, quand notre pays échappe aux prises de Rome, quand il se dresse contre elles, il ne se refuse point à demi, il ne se réfugie pas dans l'incertitude des compromis.

- Lorsque aux XII<sup>ème</sup> et XIII<sup>ème</sup> siècles, notre intrépide et ardente France méridionale, se levait contre le despotisme de l'Église, ce n'est pas un schisme. Ce n'est même pas une hérésie qu'elle promulguait, c'était tout une autre métaphysique, tout une autre religion !

- Puis, au XVI<sup>ème</sup> siècle, quand ce grand mouvement de la Réforme se produit, quand éclate, cet admirable réveil des consciences individuelles... Ce mouvement grandit en Allemagne, il grandit en Angleterre et en Hollande. En France, il se heurte à la résistance de l'immense majorité. Pourquoi ? Est-ce parce que la France était au dessous de la Réforme ? Non Messieurs ! C'est parce que déjà, de grands génies comme Rabelais avaient entrevu toute la grandeur future de la science libre ! Parce qu'ils avaient glorifié symboliquement les voiles des navires, mettant en communication les terres et les mers, et aussi les livres, les papiers de ces livres qui mettent en communication les esprits ! Rabelais disait : « L'humanité ira plus haut encore. Après avoir conquis les mers et la terre, elle s'élèvera vers les hauteurs de l'espace ». Et devant Hugo, il



Aristide Briand, avocat et un homme politique français

annonçait : « L'humanité ira loger, un jour, à l'en-seigne des étoiles. »

• C'est parce que notre génie français avait cette admirable audace d'espérance et d'affirmation dans la pensée libre, qu'il s'est réservé dans la Ré-forme, afin de se conserver tout entier pour la révo-lution ! Toute notre histoire proteste contre je ne sais quelle tentation de substituer les compromis incertains et tâtonnants du schisme à la marche délibérée de l'esprit vers la pleine lumière, vers la pleine science, et l'entière raison !

• C'est sans équivoque et sans ambiguïté. C'est en respectant, dans la limite même de leur fonction-nement, les principes d'organisation des Églises, et c'est en dressant contre ces Églises la grande asso-ciation des hommes travaillant au culte nouveau de la justice sociale et de l'humanité renouvelée, c'est par là, et non par des schismes incertains, que vous ferez progresser ce pays conformément à son génie. Voilà pourquoi, l'œuvre que la commis-sion nous soumet, œuvre de loyauté, œuvre hardie dans son fond, mais qui ne caché aucun piège, qui ne dissimule aucune arrière-pensée, est conforme au véritable génie de la France républicaine. Nous ne faisons pas une œuvre de brutalité. Nous ne faisons pas une œuvre de sournoiserie. Nous fai-sions une œuvre de sincérité. C'est là le caractère du travail de la commission. Et voilà pourquoi je m'y rallie<sup>2</sup>. »

• Aucun culte n'est plus reconnu en France, en-core moins privilégié ou subventionné. Le budget des cultes est supprimé, à l'exception de celui re-latif aux aumôneries.

• Plus de 30 000 édifices religieux, églises, temples et synagogues, sont mis gratuitement à la disposi-tion des cultes. L'Église catholique refuse de parti-ciper à la gestion des cultes par le biais des asso-ciations cultuelles créées par la loi car ce type de structure ne reconnaît pas l'autorité de l'évêque. En 1923, un compromis est trouvé et l'Église ca-tholique crée des associations diocésaines qui respectent l'autorité hiérarchique de l'évêque. Les congrégations rentrent en France.

• Chaque culte organise et finance ses activités et ses édifices sans l'aide de l'État. Un nouvel équi-libre s'instaure entre les mouvements religieux et l'État. Intégré au pacte républicain, le principe de laïcité a été inscrit dans la Constitution de la V<sup>ème</sup> République du 4 octobre 1958 à l'article premier.

• « ...Le modèle français de laïcité ne signifie pas la négation du fait religieux. L'homme ne serait pas l'homme s'il ne s'interrogeait pas sur l'ori-gine du monde et la fin des choses. Le don de la vie et l'énigme de la mort, le lien mystérieux de la matière et de l'esprit, la conscience que chacun a de lui-même : comment en rendre compte ? Les hommes se posent tous les mêmes questions, mais ils diffèrent sur les voies de la connaissance. Faut-il préférer la raison logique, la méditation intérieure, la révélation d'en haut ? Cette recherche n'est pas seulement individuelle. Les prophètes, les messies, les apôtres ont laissé aux différents peuples de la terre des règles de vie, des articles de foi, la morale issue des livres sacrés est quelques fois sévère. Le culte peut prendre des formes visibles, démonstra-tives, exaltées même. Chacun dans sa courte exis-tence, s'efforce de trouver son chemin. Celui qui croit au Ciel voudrait tourner toutes les âmes vers son dieu. Celui qui n'y croit pas aimerait libérer les hommes de leurs croyances, s'il le faut, malgré eux. L'un dans sa ferveur, souhaite renforcer la reli-gion par la puissance de l'État, pour soumettre les hommes à la loi divine. L'autre, dans sa sagesse, demande qu'on distingue le pouvoir politique du pouvoir religieux. Le compromis de 1905 nous vient en héritage. La laïcité n'est pas une croyance de plus, ni une religion de l'incroyance. Elle signifie la neutralité de l'État en matière de religion. C'est elle qui permet à toutes les croyances de coexister en paix dans un même pays. Elle garantit à chacun la liberté de croire et celle de ne pas croire, la li-berté de pratiquer, et celle de ne pas pratiquer. Elle donne à tous la faculté la plus rare dans le monde, et la plus précieuse pour l'esprit : la liberté de dou-ter. Aujourd'hui comme hier, la laïcité est notre bien commun<sup>3</sup>. »

#### Sources :

1. La séparation – dramatique télé 1994.
  2. Ministère de l'intérieur et des outre-mers – site internet.
  3. Ducomte Jean-Michel, Laïcité, Laïcité(s) ? ed. Privat, coll. Le comptoir des idées, 2012, 522 pages.
- Miaille, Michel, La Laïcité ed. Dalloz, 312 pages.



ژیلا بنی یعقوب:

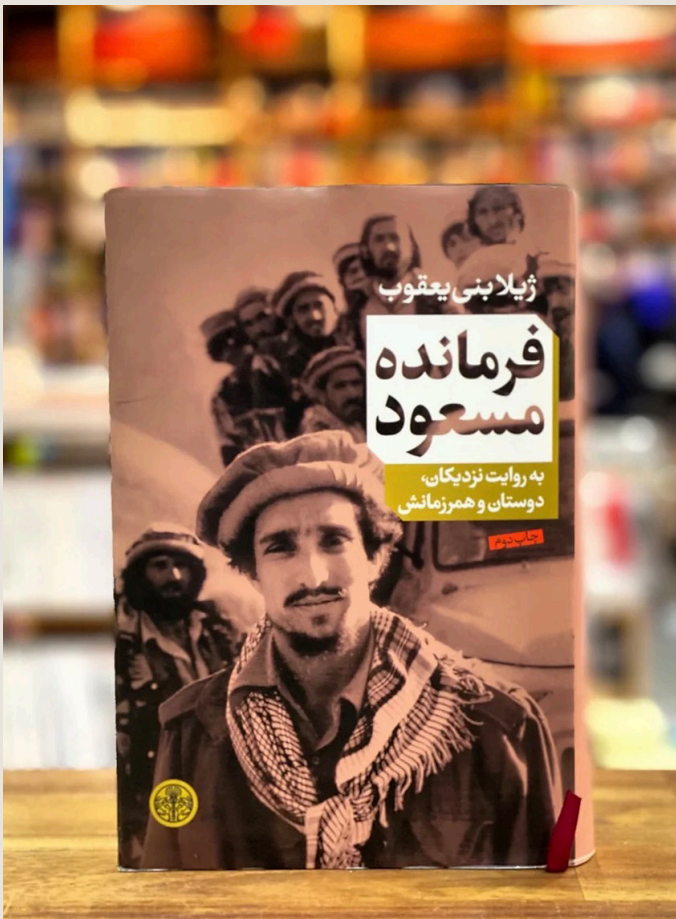
## زنان افغانستان با وجود همه مشکلات، برای به دست آوردن حقوق خود همواره در صحنه مبارزه حضور داشته اند

۱۳۸۸ خورشیدی که به دلیل نپذیرفتن نتیجه انتخابات از سوی طرفداران میرحسین موسوی و مهدی کروبی، نامزدان انتخابات ریاست جمهوری راه اندازی شد، در تهران اشتراک کرد و توسط نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی بازداشت شد که ضمن محکوم شدن به یک سال زندان، دادگاهی در تهران او را به مدت ۳۰ سال از کاری مسلکی اش (روزنامه نگاری و نوشتن) ممنوع کرد. اما با وجود ممنوع القلم شدن، پس از آزادی، مجموعه ای از یادداشت ها و خاطرات زندان را در کتابی زیر عنوان «زنان در بند ۲۰۹ اوین» نشر کرد.

قابل یادآوری است که در جریان راه پیمایی های مردمی سال ۱۳۸۸ خورشیدی ایران، شوهرخانم بنی یعقوب، بهمن احمدی امویی، روزنامه نگار و فعال اجتماعی نیز بازداشت و به پنج سال زندان

ژیلا بنی یعقوب، روزنامه نگار، فعال حقوق بشر و منتقد سیاسی جمهوری اسلامی ایران است که در پیوند به مسایل سیاسی، اجتماعی، حقوق بشر و حق آزادی های شهروندی در رسانه های متعددی این کشور، به شمول روزنامه های سرمایه، وقایع الاتفاقیه و چند رسانه ای دیگر، سال ها قلم زده و از او در این رسانه ها مقالاتی زیادی چاپ شده است. در ضمن خانم بنی یعقوب، مسوولیت سردبیر وبگاه کانون زنان ایرانی را نیز عهده دار بود. فعالیت های خانم بنی یعقوب، تنها به کار رسانه ای و روزنامه نگاری وابسته نماند، بل برای دادخواهی همه جا و همواره در کنار مردم خود حضور داشت و هیچ گاه و تحت هیچ شرایطی، دست از مبارزه و حق طلبی برنداشت.

این فعال حقوق بشر در راه پیمایی های گسترده و سراسری سال



زیادی از کشورهای مختلف به خاطر تهیه گزارش به افغانستان پسا طالبان سفر می‌کردند.

اما پس از آن سفر، من به قدری در مورد افغانستان، مسایل آن کشور و مردم آن سرزمین علاقه‌مند شدم که به طور متوسط، سال دو بار به شهر کابل و دیگر شهرهای افغانستان سفر می‌کردم و تنها زمانی که به عنوان زندانی سیاسی در حبس بودم، نتوانستم سفر کنم، اما پس از آزادی از زندان و تمام شدن زمان ممنوع الخروج بودنم از ایران. نخستین سفر را بازم به افغانستان داشتم. به خاطر دارم که در فرودگاه تهران زمانی که تعدادی کسانی که من را می‌شناختند پس از سلام و احوال‌پرسی، پرسیدند که شما می‌توانید از ایران خارج شوید؟ در پاسخ می‌گفتم مدت ممنوع الخروجی‌ام را برداشتم. باز پرسیدند که حالا به عنوان اولین سفر خود کجا می‌روید؟ وقتی گفتم افغانستان؛ برای شان قابل باور نبود که کسی پس از چندین سال ممنوع الخروجی بخواهد برای اولین سفر خود به افغانستان برود. خوب دلیل‌اش هم روشن است که واقعاً خاک و مردم افغانستان بر من تاثیر گذاشته، هرچند به لحاظ پیشینه‌ی تاریخی یک خطه هستیم، اما من حالا هم خود را بخشی از آنان می‌دانم.

محکوم شد.

خانم بنی‌یعقوب از رهبران کمپاین «یک میلیون امضا» برای تغییر قوانین ناعادلانه علیه زنان ایران بود که در این خصوص نقش بسیار موثر و بارز داشت و به دلیل این ابتکار بسیاری از سازمان‌های حقوق بشری بین‌المللی او را به عنوان فعال در حوزه «تساوی جنسیتی» می‌شناسند.

ژیلابنی‌یعقوب برنده دو جایزه جهانی شجاعت و روزنامه‌نگاری نیز شد. در میان فرهنگیان و رسانه‌گران افغانستان خانم بنی‌یعقوب به عنوان حامی و پشتیبان مهاجران افغانستانی در ایران شهرت دارد و سال‌های زیادی او به حمایت از مهاجران نیز فعالیت‌ها مادی و معنوی داشته و این فعالیت‌ها همچنان ادامه دارد این موضوع نیز سبب شده که او همواره در کانون توجه نژاد پرستان قرار گیرد.

این روزنامه نگار ایرانی، در سال ۲۰۰۱ میلادی، به افغانستان سفر کرد و پس از آن هرگز نتوانست این کشور را فراموش کند و به همین دلیل، تا زندانی شدن‌اش همه ساله به کابل و دیگر ولایت‌های افغانستان سفر می‌کرد که حاصل این سفرها دو کتاب زیرعنوان، «فرمانده مسعود»، مجموعه‌ای گفت‌وگوها با یاران قهرمان ملی افغانستان و هم‌چنان، «افسوس برای نرگس‌های افغانستان» مجموع یادداشت‌ها و گزارش‌های از ولایت‌های مختلف افغانستان که از سوی انتشارات کویر در تهران به چاپ رسیده است. ژیلابنی‌یعقوب عضویت انجمن آرمان: امیدی برای افغانستان، را نیز دارد.

ماهنامه‌ی آن‌لاین آرمان، ارگان نشراتی این نهاد، در نخستین شماره خود، مصاحبه‌ای ویژه‌ای را با خانم ژیلابنی‌یعقوب، انجام داده و در نخست خیرنگار مجله از او پرسیده که دلیل سفرهای پی‌هم شان به افغانستان چه بوده است؟

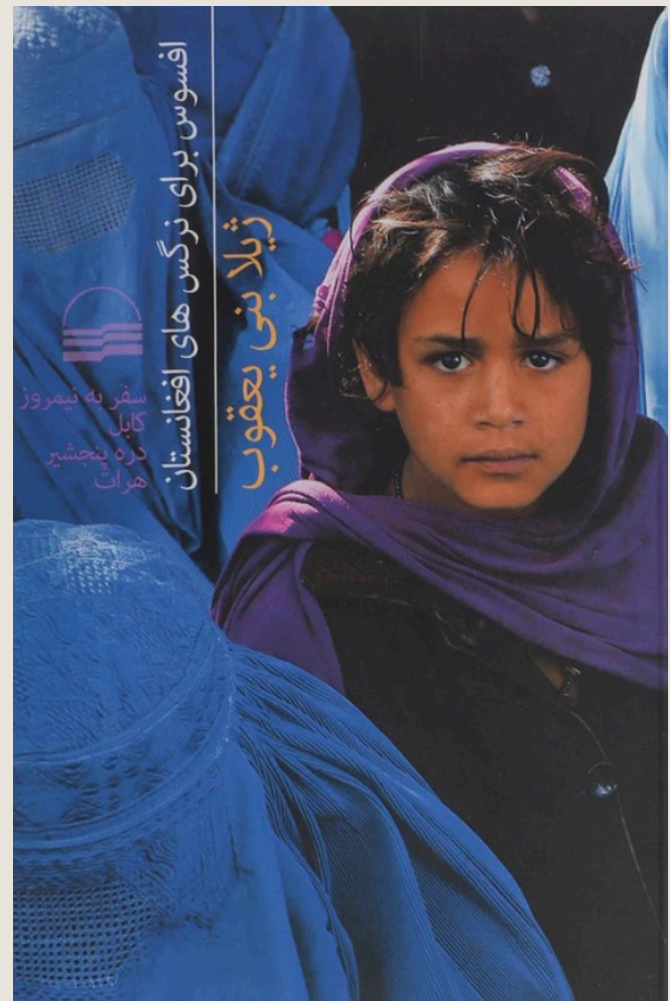
**بنی‌یعقوب:** نخستین سفر من به افغانستان، پس از سرنگونی بار اول رژیم طالبان در سال ۱۳۸۰ خورشیدی بود، در جریان آن سفر آقای محسن مخملباف را دیدم و برایم گفتم: «دیگر امکان ندارد که تو افغانستان را رها کنی، خاک افغانستان دامن‌گیر است.» مفهوم این ضرب‌المثل این است که یک چیزی، روی شما اثر می‌گذارد که دیگر هرگز رهای تان نخواهد کرد که واقعا هم همین‌طور شد. من بارنخست رفته بودم از آنجا گزارش تهیه کنم، شبیه دیگر سفرهای کاری و روزنامه‌نگاری‌ام، چون افغانستان کشور همسایه ما است و موضوع دیگر این بود که در آن شرایط که طالبان تازه سقوط کرده بودند افغانستان داشت یک تحول مهم و تازه را تجربه می‌کرد و به همین دلیل هم خبرنگارانی

افغانستانی یک تفاوت بنیادین و اساسی دارند؛ ما زنان ایرانی بیشتر با قوانین و دولت جمهوری اسلامی مشکل داشتیم و داریم، اما افغانستان پس از سال ۲۰۰۱ میلادی و در بیست سال گذشته که شاهد یک تحول جدید بود، قوانین برای زنان این کشور زمینه پیشرفت و مشارکت در تمام عرصه‌های سیاسی-اجتماعی را فراهم کرده بود و به مراتب پیشروتر از قوانین جمهوری اسلامی ایران بود. اما مشکل اساسی زنان افغانستانی، مردسالاری بود که در جامعه نهادینه شده و بسیاری از مردم معمولی و خانواده‌ها برای زنان محدودیت ایجاد کرده و اجازه فعالیت در برخی بخش‌ها، به گونه‌ی مثال؛ سینما، هنر، موسیقی یا روزنامه‌نگار را نمی‌دهند. اما این مسأله در ایران تا حدودی برعکس است، اینجا مردم با مشارکت زنان مشکل ندارند و سطح فرهنگی جامعه برای حضور معنادار زنان، فراهم بود و هست، اما متأسفانه دولت برای مشارکت زنان همواره مشکل ایجاد کرده و می‌کند.

**آرمان:** آیا در جامعه ایران به صورت کلی فرهنگ مردسالاری از میان رفته است؟

**بنی یعقوب:** من بارها به خاطر فعالیت‌های مدنی به خصوص دادخواهی‌های برای تامین حقوق زنان و به دلیل نوشتن مقاله‌ها پیام به دادگاه کشانیده شده و زندانی شده‌ام. به طور مثال، یک بار به دلیل حضور در یکی از اعتراضات مدنی که من در آنجا به هدف تهیه گزارش و به عنوان خبرنگار رفته بودم، بازداشت شدم و به زندان رفتم. در آن زمان، خوب به خاطر دارم که برخی از دوستان افغانستانی من و برخی از فعالان حقوق زنان افغانستان، با حیرت از من می‌پرسیدند که آیا واقعا شما را به دلیل اشتراک در اعتراضات زندانی ساخته‌اند. آن‌ها به من می‌گفتند که ما بیشتر در اینجا با عرف جامعه و ناآگاهی مردم روبه‌رو هستیم. بنابراین از اظهارات آنان متوجه شدم که شدت مردسالاری در جامعه افغانستان در مقایسه به ایران به مراتب بیشتر است، اما این بدان معنا نیست که از نظر فرهنگی، مردسالاری در جامعه ایران به پایان رسیده و به صورت کلی تمام شده است. نه، اما اینجا مردسالاری کم رنگ‌تر شده است. به طور مثال، ما هنوز در ایران برای این که در کابینه چند وزیر زن داشته باشیم، مشکل داریم. این موضوع باز هم بر می‌گردد به حکومت، اما سوای از حکومت، ما همچنان مشکلاتی از نظر فرهنگی در حوزه مسایل زنان ایران داریم.

**آرمان:** خانم بنی یعقوب، با تجربه که در بخش فعالیت‌های حقوق



**آرمان:** در سفرهای که به افغانستان داشتید، چه تفاوت‌ها و مشترکات میان زنان افغانستانی و زنان ایرانی یافتید، چون به باور فعالان حقوق زن، زنان این دو کشور همسایه، هم‌زبان و هم‌فرهنگ با محدودیت‌ها و خشونت‌های همسان دست و پنجه نرم می‌کنند؟

**بنی یعقوب:** واقعیت این است که ضمن فشارهای شدیدی که دامن‌گیر زنان افغانستان بود و هست، فعالان حقوق زن را در افغانستان بسیار کوشا، شجاع، امیدوار و دارای ایده‌های ناب یافتیم. در دوران جمهوریت، برخلاف ایران، هرچند که حکومت و قوانین برای زنان مشکل ایجاد نمی‌کرد، اما فشارهای اجتماعی، فرهنگی، عرف و به قول دوستان افغانستانی «عنعنات» زنان افغانستانی را بیشتر با محدودیت مواجه کرده است، اما با این وجود زنان تحت شرایط سخت و طاقت‌فرسا، سعی می‌کردند، در برابر همه موانع بجنگند، کار کنند و تصویر متفاوت از خودشان نشان بدهند.

این واقعیت است که ما زنان ایرانی و افغانستانی دردها و رنج‌های مشترک و فراوان داریم. اگر از این رنج‌های مشترک که قابل حدس استند و خیلی‌ها آن را می‌دانند بگذریم، زنان ایرانی و

**آرمان:** با وجود تلاش فعالان حقوق زن در ایران و افغانستان، برای این که همه زنان از حق و حقوق خود شان آگاهی حاصل کنند نیاز به چه نوع مبارزه است؟

**بنی یعقوب:** من می‌خواهم روی بحث گسترش آگاهی تأکید کنم. ما در ایران نیز در مورد وضعیت زنان نیاز به گسترش آگاهی داریم و سال‌هاست فعالان حقوق زن در این زمینه مشغول به کار هستند. در افغانستان هم باید این موضوع با جدیت دنبال شود تا تمامی زنان این کشور نسبت به حق و حقوق اساسی خود آگاهی کامل پیدا کنند، این مهم نیاز به تلاش مستمر زنان فعال و تمامی اعضای جامعه مدنی دارد و می‌توانم بگویم که بخشی مهمی از مسوولیت‌های جامعه مدنی و رسانه‌ها پنداشته می‌شود.

**آرمان:** به عنوان کسی که سال‌ها تجربه مبارزه برای تامین و به دست آوردن حقوق زنان کشورتان را داشتید، مشوره تان به زنان افغانستان در شرایط کنونی چیست؟

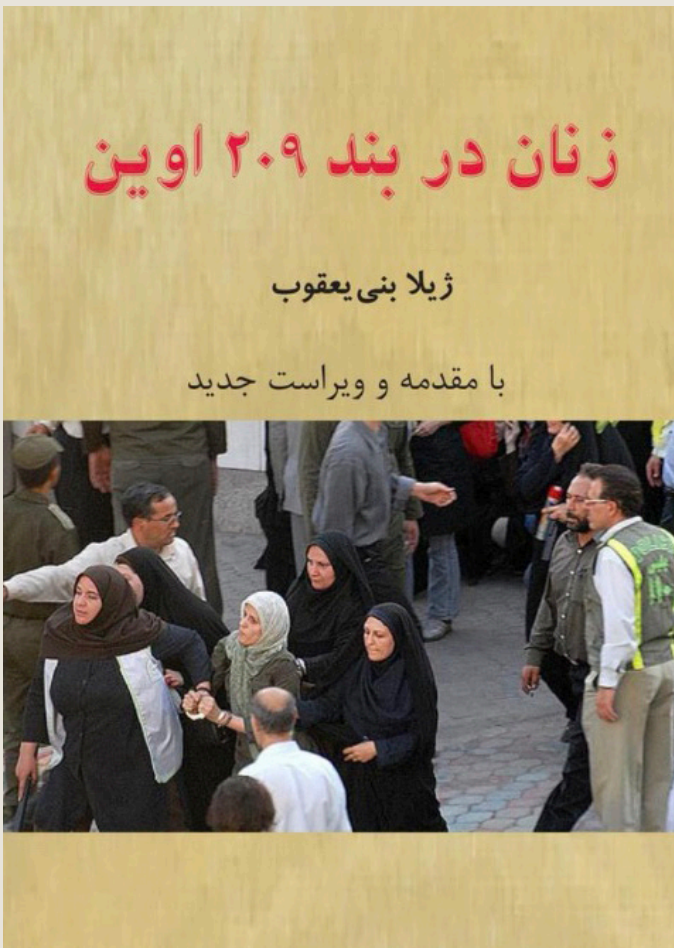
**بنی یعقوب:** من پیشنهاد می‌دهم زنان در داخل افغانستان بیشتر از گذشته مطالعه کنند و کتاب بخوانند. به هر حال، شرایط این‌گونه باقی نخواهد ماند و زنان افغانستانی لازم است تا خودشان را از نظر فکری قوی و قوی‌تر کنند. دوست دارم در این‌جا ۲ کتاب برای

بشری و دادخواهی برای تامین حقوق زنان دارید، در وضعیتی که زنان افغانستان از تمامی حقوق اساسی و انسانی شان محروم شده‌اند، چه باید کرد، به صورت کلی زنان ایران و افغانستان که دارای فرهنگ، زبان و تاریخ مشترک هستند و سرنوشت تقریباً مشترک هم در حال حاضر دارند به چه راهکار و برنامه مشترک جهت رهایی از این وضعیت نیاز دارند؟

**بنی یعقوب:** شوربخانه امروزه ما با جهانی روبه‌رو هستیم که چشمش را بر این همه جنایتی که در افغانستان اتفاق افتاد و می‌افتد و این همه ظلمی که در حق زنان و دختران می‌شود، عملاً بسته است. به نظر من، ضمن این که از همه تریبون رسانه‌های جمعی و اجتماعی استفاده کرد و صدای مردم افغانستان بود، در کنار آن، خود «ما» - ما به معنی زنان ایرانی، زنان افغانستانی، زنان عراقی، زنان فلسطینی و زنان خاورمیانه - باید دست به دست هم بدهیم و در واقع سعی کنیم کاری برای خودمان انجام بدهیم و امیدی برای کشورهای خارجی نداشته باشیم. نمونه بارز این موضوع خود افغانستان است. ببینید چگونه غربی‌ها به مردم افغانستان خیانت کردند و سرنوشت آن‌ها را به دست یک گروه تروریستی سپردند.

**آرمان:** دیدگاه و باور تان در باره زنان افغانستان، به ویژه جنبش‌های اعتراضی که کماکان در برابر سیاست‌های زن‌ستیزانه طالبان مقاومت می‌کنند چیست؟

**بنی یعقوب:** ما زنان راه طولانی در پیش داریم، چه زنان افغانستان و چه زنان ایران و حتی زنان کشورهای منطقه، نیازمند مبارزه و مقاومت دراز مدت هستیم و می‌توانم بگویم در حال حاضر زنان افغانستان الگوی از مقاومت و ایستادگی برای به دست آوردن حقوق اساسی خود برای زنان دیگر کشورها هستند. زنانی که در حال حاضر در داخل افغانستان مبارزه می‌کنند، واقعاً کار بزرگی انجام می‌دهند. اعتراض‌های آنان نشان دهنده شجاعت شان است. زنانی که به خاطر این اعتراض به زندان می‌روند و تحت شکنجه‌های گوناگون و فشار قرار می‌گیرند، زنان شجاعی هستند. هر چند این مقاومت مدنی تنها به اعتراض‌ها خلاصه نمی‌شود و زنان افغانستان گونه‌های دیگر آن را نیز پیش گرفته‌اند. به طور مثال، در شرایط اسفبار که از آموزش و تحصیل محروم شده‌اند، ادامه آموزش در کلاس‌های درسی آنلاین نوعی از مبارزه‌ی مدنی محسوب می‌شود که دختران افغانستانی آن را ادامه می‌دهند. باید زنان افغانستانی و ایرانی راه‌های متنوع مقاومت مدنی را بیاموزند و بیاموزیم.



## زنان در بند ۲۰۹ اوین

ژیلا بنی یعقوب

با مقدمه و ویراست جدید



**آرمان:** پیام تان برای فعالان اجتماعی ایران و افغانستان که در بیرون از این دو کشور زنده‌گی دارند چیست؟

**بنی یعقوب:** فعالان افغانستانی که در خارج از افغانستان بسر می‌برند باید تلاش کنند تا صدای زنان و فعالان داخل افغانستان باشند. برای من این موضوع خیلی مهم است. فعالان افغانستانی و ایرانی باید همواره این موضوع را بدانند که اتفاق اصلی در داخل افغانستان و ایران باید بی‌افتد و خواهد افتاد. کسانی که در خارج استند باید بازتاب این صدا باشند.

همچنان یکی دیگر از کارهای مهم و تاثیرگذاری که فعالان افغانستانی در خارج برای کسانی که در داخل افغانستان هستند می‌توان انجام دهند، آموزش آن‌هاست. برای زنان و مردان داخل افغانستان کمک کنند از طریق و راه‌های مختلف؛ ممکن است بعضی از این‌ها ساده نباشند، در زمینه‌های آموزش مخصوصاً زنان و دختران کمک کنند. این کمک‌ها باید بر سر موضوعات اصلی و در زمینه‌های اساسی باشد. من در دوران جمهوریت با بسیاری از فعالان حقوق زن که دوستان من بودند صحبت و گفت‌وگو کردم، آن‌ها به من می‌گفتند که بسیاری از دوره‌های آموزشی و ورکشاپ‌های که از سوی کشورهای غربی در افغانستان تمویل و برگزار شدند، برسر موضوعات اساسی که نیازهای اولیه زنان و مردان افغانستان باشد، نبود. این خیلی مهم است که فعالان افغانستانی و ایرانی از گذشته درس بگیرند و آسیب‌شناسی کنند که اولویت‌های شان چه است و برسر آن‌ها وقت بگذارند.

**آرمان:** آیا واقعاً فکر می‌کنید تقصیر وضعیتی که مردم افغانستان به ویژه زنان با آن گرفتار هستند به دوش کشورهای که در افغانستان حضور نظامی داشتند و دولت گذشته افغانستان است؟

**بنی یعقوب:** خوب این موضوع ابعاد بسیار گسترده و گوناگون داشت که البته باید همه موارد مورد بحث و بررسی دقیق قرار بگیرد، اما همه چیز را نباید متوجه حکومت افغانستان و کشورهای خارجی کرد، هرچند آن‌ها واقعاً مقصر اصلی وضعیت کنونی و آنچه در افغانستان اتفاق افتاد هستند. ولی آنچه اتفاق افتاده و بر سر مردم آمده، باید نسبت به سیاست‌ها، برنامه ریزی‌ها و همه مسایل یک بازنگری جدی صورت بگیرد و در یک جمع‌بندی نوین، دوباره حرکت‌های را شکل دهیم که خطاها و اشتباهات گذشته را در آن‌ها تکرار نکنیم.

**آرمان:** با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید بانو ژیلایا بنی‌یعقوب

زنان افغانستان پیشنهاد بدهم که (بی‌دی اف) هر دو کتاب را به صورت آنلاین می‌توان راحت به دست آورد. ۱- جنبش‌های مدنی، نوشته‌ی اریکا چنووت و ماریا جی استفان ۲- کنش‌های کوچک ایستادگی، نوشته‌ی استیو کراشاو و جان جکسون.

**آرمان:** با توجه به وضعیت سیاسی و گسترش دامنه سیاست‌ها مبتی بر تندروی و افراطیت در کشورهای مانند افغانستان و و، چقدر نسبت به آینده و این که در فردای روز، زنان به آنچه حقوق اساسی خود عنوان می‌کنند دست خواهند یافت امیدوار هستید؟

**بنی یعقوب:** به نظر من، چه در ایران و چه در افغانستان، لازم نیست حتماً ما فعالان باید کارهای بزرگ انجام بدهیم. مسیر طولانی در پیش داریم. نباید امید خود را از دست بدهیم. باید کنش‌های کوچک ایستادگی در برابر تحجر را فراگیریم و باور داشته باشیم که این کنش‌های کوچک، روزی به کنش بسیار بزرگ مبدل خواهند گشت؛ تأکید می‌کنم که به هیچ عنوان و تحت هیچ شرایطی نباید ناامید شویم.

**آرمان:** تا اینجا هرچه پرسیدم و شما شرح دادید، در پیوند به مسایل زنان افغانستان، ایران و مشکلات و دست‌آوردهای آنان بود، اما بخشی از فعالیت‌های کلان شما در زنده‌گی روزنامه‌نگاری و کارهای رسانه‌ای است، با توجه به تجربیات شما، روزنامه‌نگاران ایران و افغانستان و در کل روزنامه‌نگاران کشورهای خاور میانه در شرایطی که اوضاع چندان بر وفق مراد شان نیست، دولت‌ها با استفاده از نام دموکراسی به سوی دیکتاتوری روان هستند، چه باید بکنند تا از یک سو فعالیت‌های شان موثریت داشته باشد و از جانب دیگر این هماهنگی سبب نزدیکی کشورها و ملت‌ها شود تا از تخصص دولت‌ها و شکندگی روابط بیشتر جلوگیری شود؟

**بنی یعقوب:** به نظر من، باید خیلی اولویت بدهیم به همبستگی‌های منطقه‌ای؛ چون مشکلات ما هم خیلی شبیه هم اند. ما روزنامه‌نگاران منطقه باید سعی کنیم ارتباطات بیشتر با هم داشته باشیم. گفت‌وگو و دیالوگ بیشتر انجام بدهیم. همکاری‌های بیشتری داشته باشیم. روزنامه‌نگاران ایران، افغانستان، تاجیکستان، هندوستان، پاکستان و عراق و حتا کشورهای که به ما دور تر استند مثل کشور فلسطین و کشورهای افریقایی در این میان نقش بسیار اساسی و موثر می‌توانند بازی کنند و این بسته‌گی به همبستگی و ایجاد روابط و شبکه سازی میان روزنامه‌نگاران کشورهای یاد شده دارد.



.....  
Delbar Tavakoli Vaskas, journalist  
and women's rights activist  
.....

## Unveiling the Grim Realities: Afghanistan Women Under Taliban Rule



In 2012, during my time in Afghanistan, I had the privilege of speaking with remarkable women like Soraya Dalil, Minister of Public Health, whose unwavering hope for a brighter future for Afghanistan was palpable. Their optimism was infectious, painting a picture of resilience and progress in a nation marred by strife. However, recent events have unfolded with devastating swiftness, dismantling these dreams in a matter of days. Everything that Afghanistan women, like Soraya Dalil, had worked tirelessly for over two decades, building hopes and futures, now lies in ruins as the Taliban resumed power.



### **Challenges Faced by Afghanistan Women under the Taliban Regime:**

#### **Access to Healthcare:**

Amidst Taliban Rule The resurgence of the Taliban in Afghanistan has unleashed a wave of dire consequences for Afghanistan women, severely restricting their fundamental rights and deeply impacting their access to vital healthcare services. Under the oppressive rule of the Taliban, barriers have emerged that hinder women from seeking essential healthcare, thereby casting a dark shadow over maternal health,

“

*The normalization of harmful practices such as child marriage, forced marriages, and domestic violence has perpetuated a cycle of abuse and exploitation, leaving women vulnerable to physical, psychological, and emotional harm.*

child healthcare, and overall well-being in the region.

The stringent restrictions placed on women's mobility, coupled with the closure of female healthcare facilities, have plunged Afghanistan women into a healthcare crisis of monumental proportions. The lack of access to critical medical services not only endangers the lives of women but also jeopardizes the well-being of children who depend on timely and quality healthcare interventions.

The repercussions of the constrained healthcare access reverberate across communities, amplifying the vulnerability of Afghanistan women and children to preventable health risks and ailments. The absence of proper medical care further perpetuates a cycle of suffering and despair, compounding the challenges faced by



women who are already grappling with the oppressive regime's dictates.

As the healthcare crisis escalates under Taliban rule, the urgency for international intervention to safeguard the health and well-being of Afghan women grows increasingly palpable. It is imperative to address the systemic barriers that prevent women from accessing vital healthcare services, to ensure that no woman or child is left behind in the pursuit of a healthy and dignified life.

#### **Freedom of Expression and Participation:**

Challenges of Freedom and Participation under Taliban Rule Amid the oppressive regime of the Taliban in Afghanistan, women find themselves grappling with severe limitations on their freedom of expression and involvement in public spheres. The stifling constraints imposed on women's voices, rights, and active engagement have created a suffocating environment that suppresses

dissent, stifles activism, and marginalizes women within society. In this restrictive landscape, female journalists, activists, and professionals bear the brunt of vulnerability, encountering threats, harassment, and violence as they courageously speak out against injustices and advocate for the rights of women.

The pervasive climate of fear and intimidation under Taliban rule casts a shadow over women's ability to express themselves freely, participate in decision-making processes, and contribute to societal progress. The silencing of critical perspectives not only deprives Afghanistan women of agency and autonomy but also undermines the collective efforts towards gender equality and social justice. As women continue to navigate these formidable challenges, the need for unwavering support, international solidarity, and advocacy for their right to freedom of expression and participation



*Women are subjected to oppressive dress codes and face increased surveillance, limiting their ability to navigate public spaces, engage in social interactions, and exercise autonomy over their lives.*

becomes increasingly imperative. By amplifying the voices of Afghanistan women, standing in solidarity with their struggles, and championing their right to advocate for change, we can strive towards a future where women's voices are heard, respected, and valued, fostering a more inclusive and equitable society for all.

#### **Gender-Based Violence and Discrimination:**

The Taliban's oppressive governance has fueled a climate of gender-based violence and discrimination against Afghanistan women. The normalization of harmful

practices such as child marriage, forced marriages, and domestic violence has perpetuated a cycle of abuse and exploitation, leaving women vulnerable to physical, psychological, and emotional harm. The lack of legal protections and institutional support has further marginalized and disempowered Afghanistan women, perpetuating systemic discrimination and injustice.

#### **Additional Issues:**

**Educational and Professional Opportunities:**

The abrupt closure of schools and universities for female students under Taliban rule

has deprived countless girls and young women of their right to education and personal development. The suspension of educational and professional pursuits has not only stifled opportunities for academic and career advancement but has also imposed significant barriers to women's empowerment and economic independence.

#### **Mobility and Personal Freedom:**

The restrictive measures imposed by the Taliban on women's attire, movements, and activities have severely curtailed their mobility and personal freedom. Women are subjected to oppressive dress codes and face increased surveillance, limiting their ability to navigate public spaces, engage in social interactions, and exercise autonomy over their lives. This erosion of mobility and personal freedom reinforces gender inequalities and perpetuates women's subjugation under Taliban rule.

In conclusion, Amidst these harrowing realities faced by Afghanistan women, the world's attention seems to have shifted elsewhere, leaving these women and girls in the shadows of neglect. The international community's silence on the grave violations of women's rights in Afghanistan under Taliban rule is deafening, as countless lives hang in the balance. The dire situation faced by Afghanistan women under Taliban rule demands urgent attention and action from Western leaders. By leveraging diplomatic pressure, providing humanitarian aid, supporting local women's organizations, and offering refugee resettlement



*The international community's silence on the grave violations of women's rights in Afghanistan under Taliban rule is deafening, as countless lives hang in the balance. The dire situation faced by Afghanistan women under Taliban rule demands urgent attention and action from Western leaders.*

programs, Western countries can make a tangible difference in the lives of Afghanistan women. It is imperative that the international community stands in solidarity with Afghanistan women and works towards ensuring their rights and freedoms are protected in the face of adversity. As stories of coerced child marriages and untold atrocities continue to emerge from Afghanistan, it is evident that the world cannot afford to forget the vulnerable women and girls left behind. The time to act is now, to stand up against the injustices faced by Afghanistan women and work towards a future where their rights are respected, their voices heard, and their lives safeguarded from oppression and violence.



---

# ضرورت یک حکومت سکولار در آینده افغانستان

---

کاهش اقتدار و مرجعیت دینی و تحول در دیدگاه و فهم بشریت می‌داند.

بحث سکولاریسم در افغانستان پدیده جدید نیست. با وجود این که افغانستان امروز به سیاه‌ترین مرحله از انحطاط تاریخی، اجتماعی، علمی و فرهنگی خود رسیده - که قلم از توان بیان آن عاجز است - عمق فاجعه در حدی است که علوم اکادمیک را شاگردان مدارس دینی مانند قرون اوسطایی اروپا به تمسخر گرفته‌اند. هر روزی که می‌گذرد، بیسوادی و سقوط فرهنگی جامعه عمیق‌تر شده، نسل دیگری در جهل و بیسوادی در شرایط بسیار بد اقتصادی با هزاران کمبود و عقده بزرگ می‌شوند، به خصوص زنان کشور که از حق کار و آموزش محروم شده و دوران سیاهی را سپری می‌کنند.

اما اگر به گذشته و تاریخ پر از فزاز و نشیب افغانستان نگاه کنیم، شاهان و روسای جمهور گذشته به استثنای حکومت مجاهدین و امارت فعلی طالبان، همه مسلمان، اما حکومت‌های شان سکولار و ساختار قدرت در افغانستان همیشه مستقل از مراکز و مراجع دینی بوده، حتا با وجود که دین رسمی در قانون‌های اساسی حکومت‌های گذشته درج شده بود، اما نهادهای حکومتی کدام امتیاز ویژه و قوق‌العاده برای رهبران مذهبی جامعه قایل نبودند. بر عکس، تعداد زیادی از مراجع دینی و بزرگان قومی همیشه وابسته و ابزار دست حکومت‌ها و توجیه کننده اهداف و خواسته‌های شان بود.

جنبش روشنفکری مشروطه خواهان در افغانستان که از دهه‌ای اول قرن بیست در دوران حکومت حبیب‌الله آغاز یافته بود، بالاخره در سال ۱۹۶۴ میلادی برابر به سال ۱۳۴۳ خورشیدی به بار نشست. با تصویب قانون اساسی مدرن، حرکت به سوی دموکراسی و آزادی‌های اجتماعی، سیاسی و مدنی در یک نظام صدارتی در موجودیت پارلمان انتخابی شکل گرفت. گرچه اختلافات سیاسی و ایدئولوژیک



سید یعقوب نوید، نویسنده

واژه سکولاریسم بار نخست توسط جورج هولیک، در سال ۱۸۴۸ میلادی در انگلستان مطرح گردید. در فرانسه معادل آن با کمی تفاوت به نام لائیتیس است. به سکولاریسم دنیویت، عرفی شدن، غیر دینی، علمانیت و ساینیتیزم هم گفته اند، چنانچه در مجموع می‌توان گفت تمام دست‌آوردهای علمی،

تجربی و عقلی بشر که ماهیت دینی و اعتقادی نداشته باشند، سکولار اند. هر چند تعریف مشخصی از این واژه وجود ندارد، در دانشنامه زبان فارسی آمده است: «در زبان لاتین، سکولاریسم از ریشه سکولوم مشتق شده و به معنای اینجا و اکنون، این جهانی و دنیایی بودن است.»

دانشمندان سکولاریسم را به سیاسی و فلسفی تقسیم نموده اند: سکولاریسم فلسفی ارتباط جدایی‌ناپذیر با ماتریالیسم و ناتوریالیسم دارد و جهان غیر مادی و متافیزیکی را از بنیاد نفی می‌کند، اما سکولاریسم سیاسی را جدایی نهاد های دینی از نهاد های حکومت گفته اند، چنانچه پروفیسور هاروی کاکس، الهی‌دان امریکایی،

در کتاب معروفش به نام The Secular City، سکولاریسم و روند سکولاریزاسیون را جداانگاری نهاد های دینی و دنیوی،



**کسانی که در جوامع اسلامی از نام سکولاریسم ترس دارند و آن را مساوی با کفر و بی دینی تلقی می‌کنند، باید بدانند که سکولاریسم نه یک غایت و نه یک ایدئولوژی، بلکه فرایند علمی کردن ساختار حکومت و نهادهای مربوط آن است.**





افغانستان، سال 1970 میلادی

متفاوت است، سکولاریسم در افغانستان می‌تواند مانند گذشته در سیمای یک حکومت انتخابی دموکرات، بی‌طرف و غیر دینی، منحیث یک فرایند علمی - تمدنی در همه عرصه‌های زنده‌گی اجتماعی باز گردد، زیرا اسلام در افغانستان در ذهنیت عوام همان اسلام سنتی است، اعتقادات میراثی مردم عوام هیچ ربطی به اسلام سیاسی یا بنیادگرایی اسلامی ندارند، از سوی دیگر، اسلام سیاسی قبل از آنکه یک حرکت معماری و سازمان یافته باشد و یا طرح مدون برای چگونه حکومت کردن داشته باشد، در حد یک شعار مبارزاتی تحریک کننده و خالی از برنامه ساختن نظام است. کسانی که در جوامع اسلامی از نام سکولاریسم ترس دارند و آن را مساوی با کفر و بی‌دینی تلقی می‌کنند، باید بدانند که سکولاریسم نه یک غایت و نه یک ایدولوژی، بلکه فرایند علمی کردن ساختار حکومت و نهادهای مربوط آن است، چون تمام نهادهای علمی و تمدنی و دانشگاه‌های جهان، همه سکولار اند، و سکولاریسم امروز از حد یک شعار گذشته و مبدل به یک فرایند چند وجهی در جهان متکثر وارد زنده‌گی روزمره مردم در سراسر جهان گردیده.

در میان احزاب مختلف آن زمان و اقشار روشن‌فکری وجود داشت، اما همه می‌دانیم که اختلافات سیاسی لازمه وجودی هر جامعه باز و رو به گسترش است. بحث اساسی این است که در سطح مردم عوام، اختلافات، حساسیت‌ها و مخالفت‌های دینی - مذهبی علیه حکومت سکولار وقت هیچ‌گاه شکل نگرفت. شاید دلیلش این بود که از یک سو قشر روحانیت جامعه رابطه خوب با دربار داشت و از سوی دیگر آزادی‌های اجتماعی و موضع‌گیری‌های بی‌طرفانه و عدم مداخله حکومت در اختلافات مذهبی و اعتقادی مردم بود، چنانچه در دهه دموکراسی ما شاهد کابینه حکومت متخصص بودیم. ساموئل هانتینگتون در کتاب مشهورش «سامان سیاسی در جوامع دست‌خوش دگرگونی» آورده است: «در دهه ۱۹۶۰ میلادی، افغانستان را باید تنها کشوری در تاریخ دانست که نیمی از اعضای یکی از کابینه‌هایش را دارندگان درجه دکترا تشکیل داده بودند.» (به نقل از حبیب حمیدزاده ۲۳ حوت/اسفند ۱۳۹۹ - ۱۳ Mar، ۲۰۲۱ اخبار هشت صبح) از آنجای که افق تاریخی و شرایط اجتماعی - فرهنگی هر جامعه

برای کسانی که ادعا می‌کنند که جامعه‌ای سنتی و عقب مانده ما تحمل و پذیرش نظام غیر دینی را ندارد باید گفت که در طول تاریخ مردم در افغانستان هیچ‌گاه خود تصمیم گیرنده نبودند. کنش‌گران اصلی جامعه همیشه صاحبان قدرت، رهبران دینی و بزرگان قومی بودند. قیام علیه امان الله خان و اصلاحات وی اول هیچ‌گاه در حلقه‌های خود جوش مردم شکل نگرفت، بلکه گرداننده اصلی سناریوی اغتشاش انگلیس‌ها و نادر خان با برادران اش بودند که از طریق روحانیون و بزرگان قومی به تحریک مردم و تکفیر امان الله خان پرداختند، و بر موج احساسات مردم بی‌سواد سوار شده، وی را فرار دادند. چنانچه محمد آصف آهنگ در کتاب تاریخ افغانستان، صفحه ۲۲۴ در مورد قیام علیه امان الله خان چنین می‌نویسد: «بعضی مردم برخی از این اصلاحات را خلاف شریعت می‌دانستند. روحانیون و اشراف که معاش امتیازی‌شان را از دست داده بودند، به مخالفت برخاستند، انگلیس‌ها هم که مترصد فرصت بودند و بودن امان الله را مخالف مشی سیاسی خود می‌دانستند از اختلافات داخلی استفاده کرده به کمک جاسوسان خویش اوضاع را تیره ساخته در سراسر کشور شورش برپا کردند، و اتهام کافر بودن را به امان الله خان بستند، و توسط روحانیون وابسته به انگلیس در میان مردم بر ضد شاه تبلیغ کردند. حبیب الله کلکانی، بدون اینکه

بر خلاف آن، حکومت اسلامی يك اسم بی‌مسما است. تا به امروز يك تئوری روشن فرا مذهبی در مورد چگونگی حکومت اسلامی وجود ندارد. هر جریان سیاسی اسلامی در هر کشوری مدل خاص خود را بنام حکومت دینی ارائه نموده اند، چنانچه تیپ عوامانه افغانی آن امارت موجود طالبان است که حاکمیت خود را دینی و رهبر خود را رهبر تمام مسلمانان جهان فکر می‌کند، در حالی که در قرن بیست یک، عملاً انگیزاسیون قرون وسطایی را برپا نموده و تمام آزادی‌های انسانی و مدنی مردم را سلب نموده اند. از این جاست که جدایی دین از حکومت در افغانستان منحصراً پاد زهر حاکمیت عصر جاهلیت طالبان از حد يك شعار روشفکرانه گذشته، و به يك ضرورت و نیاز حتمی مبدل گردیده، چون ما در عصر ارتباطات و جهانی شدن قرار داریم، نمی‌شود ملت را به زندان کشید، نمی‌شود جامعه‌ای را به آن سوی تاریخ برد و مناسبات بدوی عصر جاهلیت را به نام دین دوباره احیا کرد. افغانستان نظر به موقعیت جیوپولیتیکی و جیواستراتژیکی خود هیچ‌گاه از جامعه جهانی و تحولات جاری اقتصادی - سیاسی در جهان جدا مانده نمی‌تواند، از سوی دیگر تکنالوژی ارتباطات جهانی، جهان را کوچک ساخته و هیچ سرحد را به رسمیت نمی‌شناسد، حتا وارد خانه‌ها و حریم خصوصی تمام طالبان و رهبران دینی مسلمانان در سراسر جهان گردیده.



دانشگاه کابل، سال ۱۹۵۰ میلادی

نداشتند - در ضدیت با جمهوریت سکولار حامد کرزی و اشرف غنی از درون افغانستان سر بلند نکردند و نه مردم علیه قوای امریکا و حکومت مورد حمایت امریکا اعتراض کردند، بر عکس، مجاهدین جمعیت اسلامی که پس از سقوط داکتر نجیب داعیه حکومت اسلامی داشتند، به شمول استاد برهان الدین ربانی رهبر جمعیت اسلامی و اکثر رهبران و نماینده گان جهادی، در پیروزی جمهوریت شتافته و با نیروهای امریکایی یک جا طالبان را که آن زمان هم داعیه اسلامی و جهادی داشتند از افغانستان بیرون راندند. حتا حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار که تا اکنون یک حزب بنیادگرا است، در اواخر جمهوریت از انزوا و مخالفت دست کشید و با دولت سکولار داکتر اشرف غنی پیوست، گرچه جمهوریت پس از بیست سال بدست طالبان سقوط کرد، اما سقوط آن نتیجه فساد اقتصادی، فرار مالیاتی، چور و چپاول اموال دولتی، بی امنیتی و جنگ قدرت بود و ربطی به جمهوریت و سکولار بودن آن نداشت، و جالب این که همین اکنون طالبان بنیادگرا با تفکرات عصر جاهلیت و ادعا جهانی بودن امارت شان، باز هم ماهوار پول های گزاف از جامعه جهانی و امریکا دریافت می کنند، پس حاکمیت و نظام های غیر دینی در افغانستان پدیده نو نبوده، بار بار ثابت گردیده که اگر کنشگران سیاسی و دینی حساسیت های اعتقادی مردم و جامعه سنتی ما را برانگیخته ن سازند، مردم قبل از آنکه در چگونگی نظام سیاسی جامعه حساس باشند و یا در تعیین آن نقش داشته باشند، در رفع نیاز های اقتصادی و مشکلات زنده گی شان فکر می کنند و از حکومت ها فقط عدالت، آزادی، کار، امنیت و تامین زمینه های رفاهی زنده گی شان را انتظار دارند.

دین از آنجایی که مجموعه از سلوک اخلاقی و باور های اعتقادی فرا بشر و خدایی است، در راستای تمدن آفرینی، رفاه، و بقای زنده گی حرفی برای گفتن ندارد و نه می شود برنامه های تولیدی، اقتصادی و یا سیستم مبارزه با تورم اقتصادی و یا اشتغال زایی و فقر زدایی را از درون فقه استخراج کرد. کسانی که که دنبال حکومت های دینی استند، شاید بگویند چون قوانین در جامعه وضعی است می توان در کشور های اسلامی قوانین اسلامی داشت! اگر این حرف درست هم باشد متعلق به جوامع بسته، ساده و ابتدایی قرون گذشته است. امروز ما جامعه ای تنها و بی ارتباط با جهان نداریم، جوامع امروزی به قول امیل دورکیم، جامعه شناس فرانسه یی قرن بیست، شعور اجتماعی و

خود آگاه باشد، به یکی از مهره های عمده توطئه انگلیس مبدل گردید.» ظاهر تین هم در کتاب قرن بیست صفحه ۵۷ از قول آنتونی هایمن Anthony Hyman افغانستان شناس بریتانیایی چنین آورده: «شکی نیست که خصومت امپراتوری بریتانیا که البته در آن وقت هندوستان را تحت کنترل داشت یکی از عوامل بوده، و البته رقابت محمد نادرشاه و برادرانش با شاه امان الله، که بالاخره او را سرنگون کردند و خود جانشین شدند عامل دیگری به شمار می آید.»

در امتداد زمان، اگر به جمهوریت شکسته خورده با تمامی ناکامی هایش جدا از دید عوامانه، دقیق تر نگاه کنیم، متوجه می شویم که جمهوریت سکولار همراه با تیم کرزی توسط نیروهای نظامی امریکا بدون بستر سازی فرهنگی در افغانستان با لویه جرگه سنتی مشروعیت یافت، اما در طول بیست سال نه مردم، نه احزاب جهادی سابق و نه کدام حزب جدید رادیکال و بنیادگرای اسلامی - جدا از القاعده و داعش که آن ها به افغانستان تعلق



**دستاوردهای عقلی و علمی بشر  
در روابط اجتماعی، اقتصادی،  
سیاسی و متا فرهنگی منمیت یک  
کلیت هنجارمند و به هم پیوسته  
شکل گرفته و میات خلوت برای  
نظام و حکومت های فقهی باقی  
نگذاشته، چنانچه در جهان مدرن  
ارتباطات روش مند و میتودیک  
بین سامات مختلف اجتماعی  
اقتصادی، حقوقی و آزادی های  
مدنی در یک بافت متوازن مبتنی  
بر عقلانیت و دانش بشری چنان  
شکل گرفته که همدیگر شان را  
تقویت می کنند.**

خلوت برای نظام و حکومت‌های فقهی باقی نگذاشته، چنانچه در جهان مدرن ارتباطات روش‌مند و میتودیک بین ساحات مختلف اجتماعی اقتصادی، حقوقی و آزادی‌های مدنی در یک بافت متوازن مبتنی بر عقلانیت و دانش بشری چنان شکل گرفته که همدیگر شان را تقویت می‌کنند، حتا عدالت در یک چنین نظامی یک مفهوم سوبجیکتیف (Subjective) و آرمانی نبوده بل محصول یک ساخت سیستماتیک اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است. به گفته یکی از دانش‌مندان معاصر، هر چه در تاریخ است تاریخی و هر چه در دنیاست همه دنیاییست. اذهان امروزی الزاما قبل از آن که مانند گذشته‌گان دنبال عوامل متافیزیکی بروند، با فزیک دنبال درک قوانین طبیعی می‌روند، چون بشر امروز عرصه‌های مختلف زنده‌گی و طبیعت را که دیروز در هاله از ابهامات قرار داشت با تحلیل و تجزیه علمی، عقلی و روش فلسفه تحلیلی راز گشایی نموده، بخصوص در عرصه ارزش‌های اجتماعی، حکومت، سیاست، حقوق بشر، دموکراسی، انسان‌گرایی - Humanisim، حقوق شهروندی، حقوق زن، آزادی مدنی و حق مدار بودن انسان، همه محصول فرایند تکامل زمینی و تاریخی در محور سکولاریسم است که در نظام بین‌المللی امروز جایگاه خود را تثبیت نموده، و حکومت‌های رضایت محور را ایجاد کرده که عزل و نصب شان بر اراده مردم تعلق دارد.

یا وجدان جمعی جدا از اراده و خواست افراد آن جامعه دارد و از نظر ساختاری، جامعه بستر تعامل کنش و واکنش‌های متفاوت علمی، اقتصادی و سیاسی بوده که در فرایند رفتار جمعی فرصت‌های جدید و متوازن با نیازهای زمان جدا از اراده افراد جامعه ایجاد و باز تولید می‌کند، یعنی پیش از آن که ما چگونه زیستن اجتماعی خود را مطابق نظام فکری و اعتقادی عیار کنیم، مناسبات مختلف اجتماعی - فرهنگی، اقتصادی، تاریخی و سیاسی جامعه آن‌ها را تعیین و یا تردید می‌کند. از سوی دیگر، وجود یک حکومت دینی در جامعه متکثر مذهبی مانند افغانستان، نه عملی و نه مفید بوده می‌توان چون در موجودیت مذاهب مختلف، حرف از حکومت واحد دینی، حرف‌گزار و دور از واقعیت است. گرچه سلفی‌ها ادعای رهایی از مذاهب و برگشت به صدر اسلام را دارند، اما تئوری برگشت به صدر اسلام در عمل چیزی جز برگشت به گذشته نیست، چون دین در بستر تاریخ متحول گردیده، قبض و بسط‌های فراوان را متحمل شده و در سیمای مذاهب فقهی، کلامی، عرفانی و قرائت‌های مختلف دیگر در مقاطع مختلف زمانی، وارد تعاملات اجتماعی - تاریخی شده، از حالت به حالتی و از وضعیت به وضعیتی دیگر تغییر نموده. ما دین ناب و خالص نداریم، دستاوردهای عقلی و علمی بشر در روابط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و حتا فرهنگی منحیث یک کلیت هنجارمند و به هم پیوسته شکل گرفته و حیات

Ultimate Ideals  
Tolerance  
Religion  
Equality  
Dominant  
**Secularism**  
Politics  
Separate  
State  
Coexist  
Theory  
Minority  
Freedom  
Constitution

# فهریم دشتی و دو دهه کار و پیکار برای نهادینه سازی آزادی بیان در افغانستان

.....  
ظاهر پیمان  
.....

فهریم دشتی، نویسنده و از روزنامه‌نگاران صاحب نام و آزاده در افغانستان بود که به داشتن لحن و بیان صریح، صداقت، تعهد و پشتکار در میان هم‌صنفی‌هایش شهرت داشت و دوستان و اعضای خانواده رسانه‌های افغانستان او را شخصیت استثنایی در میان سایر روزنامه‌نگاران و هم‌نسلان‌اش می‌پنداشتند.

از ویژگی‌های بارز مرحوم دشتی یکی این بود که در هر شرایطی در برابر زور، قلندری، نابرابری، حق تلفی ایستاد شده و صدا بلند کرد و برای تامین عدالت همواره در صف نخست مبارزه قرار داشت.

شخصیت آزادمش و حق‌طلبانه دشتی را بسیاری‌ها میراثی عنوان می‌کنند که او از شهید احمدشاه مسعود قهرمان ملی افغانستان به میراث برده بود، زیرا سال‌های از عمر نوجوانی و جوانی خود را در شرایط بسیار سخت و دشوار به عنوان دست‌یار و مسوول بخش رسانه‌ای در کنار مسعود قهرمان سپری کرده بود.

پس از سال ۲۰۰۱ میلادی که افغانستان شاهد تحول جدید در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و و شد، آزادی بیان و فعالیت روز افزون رسانه‌های آزاد از مهم‌ترین پدیده در افغانستان نوین به حساب می‌آمد.

فهریم دشتی اما در راستای رشد، تقویت، زمینه‌سازی برای رسانه‌ها و قانون‌مدارسازی فعالیت رسانه‌های آزاد افغانستان

نقش بسیار بارز، ارزنده و تاثیر گذار داشت. او فعالیت رسانه‌ای خود را با ایجاد «هفته نامه‌ی کابل» آغاز کرد و رسالت‌مندانه و با تعهد در این رسانه قلم زد و به اطلاع‌رسانی و پرداخت و برای نهادینه کردن آزادی بیان و ارزش‌های انسانی و مردم‌سالاری با رعایت اصول و اخلاق تلاش کرد. از مهم‌ترین تلاش‌های دشتی می‌توان از مبارزه او برای داشتن قانون رسانه‌های همگانی، قانون حق دسترسی به اطلاعات و سایر قوانینی که زمینه رشد و گسترش کار و فعالیت رسانه‌های آزاد را فراهم می‌ساخت نام برد که در نهایت او در کنار سایر خبرنگاران و مسوولان نهادهای حامی رسانه‌ها و خبرنگاران موفق به اجرایی شدن قوانینی که زمینه را برای فعالیت رسانه‌های آزاد و دسترسی خبرنگاران به اطلاعات و منابع حکومتی را فراهم می‌نمود، شدند.

دشتی در نزدیک به دو دهه فعالیت رسانه‌یی خود سبب آوردن تحول در چگونگی کار رسانه‌های آزاد افغانستان شد و قوانینی را که با تاکید و پشت کار و در کنار سایر خبرنگاران که نه کار افغانستان اجرایی شد، آزادی بیان افغانستان و رشد روز افزون رسانه‌های آزاد را در سطح کشورهای منطقه در جایگاه صدر قرار داد و همه‌گان به این دست‌آورد بزرگ افتخار می‌کردند.

مبارزه و مقاومت فهیم دشتی در برابر اداره‌های حکومتی به ویژه وزارت اطلاعات و فرهنگ و شورای ملی افغانستان در راستای



کاری‌شان شدند. مقررۀ طرز تاسیس و فعالیت رسانه‌های همگانی، یکی از این‌ها بود که باتلاش‌های پی‌گیر آقای دشتی و سایر دست‌اندرکاران رسانه‌ها و نهادهای صنفی خبرنگاری، تصویب شد. این مقررۀ برای خبرنگاران و دست‌اندرکاران رسانه‌ها این فرصت را می‌داد تا دارای حقوق و امتیازات با که به باور آقای توحیدی، فهیم دشتی همیشه برای اعطای حقوق و امتیازات خبرنگاران تلاش کرده تا خبرنگاران از حقوق و امتیازات لازم برخوردار باشند.

آقای توحیدی در این مورد می‌گوید: «هرچند موارد تکراری از قانون رسانه‌های همگانی در مقررۀ ذکر گردیده بود، اما در بخش

عنوان: فهیم دشتی؛ «مرد قلم و سنگر» که در وب سایت «بنیاد شهید فهیم دشتی» منتشر شده است، می‌گوید: «قانون دسترسی به اطلاعات به همکاری اتحادیه ملی ژورنالیستان که ریاست آن به دوش دشتی بود، دیده‌بان شفافیت افغانستان، نهاد نی؛ حمایت‌کننده رسانه‌های آزاد افغانستان، کمیته مصونیت خبرنگاران و سایر نهادهای رسانه‌یی، به تصویب شورای ملی افغانستان رسید. مرحوم دشتی به حیث عضو کمیسیون نظارت دسترسی به اطلاعات برگزیده شد.»

آقای توحیدی، می‌افزاید که کمیسیون یاد شده ترکیبی از اعضای نهادهای جامعه مدنی مرتبط، نهادهای خبرنگاری و حکومت بود



حقوق و امتیازات خبرنگاران به خواست‌های جامعه خبرنگاری مواد اساسی وجود داشت که متأسفانه هیچ وقت این مقررۀ اجرایی نشد و تا آخر خبرنگاران از حقوق بازنشستگی و ترفیع معاش در رسانه‌های خصوصی افغانستان محروم ماندند.» آقای توحیدی تصریح می‌کند: «رسانه‌های خصوصی که بیشتر توسط رهبران سیاسی و یا هم سرمایه‌داران تاسیس شده بودند، حاضر نبودند بدون اعمال فشار زیر بار بروند، آن‌ها از خبرنگاران

که توانست طرزالعمل‌های لازم را در این زمینه تدوین کند و حکومت را مجبور کرد تا دفاتر ارایه‌ای معلومات در تمام ادارات دولتی را ایجاد نماید. «دشتی تا تعدیل مجدد قانون دسترسی به معلومات، عضویت کمیسیون نظارت بر اطلاعات را داشت.» رسانه‌ها و خبرنگاران افغانستان با تلاش‌های مشترک نهادهای رسانه‌یی کشور در سال‌های اخیر صاحب قوانین و هم‌چنان دستورالعمل و مقررات برای پیشبرد کار مسلکی و مصونیت



افغانستان همانند مزدورکاران روز مزد استفاده می‌کردند».

به همین ترتیب، آقای دشتی در ترتیب مقررۀ حقوق بازنشستگی ضمیمۀ قانون کار، طرزالعمل شیوۀ پوشش رویدادهای تروریستی، و مهم‌تر از همه در ایجاد فدراسیون خبرنگاران و نهادهای رسانه‌یی نقش به‌سزای داشته است.

فهییم دشتی، اما پس از سقوط جمهوریت در ۱۵ ماه اوت ۲۰۲۱، به پنجشیر رفت تا در کنار جبهۀ مقاومت افغانستان به اطلاع‌رسانی بپردازد که در ۵ سپتامبر همین سال، در نتیجۀ یورش و لشکر کشی تروریستان طالب با همکاری جنگجویان پاکستانی به پنجشیر با جمعی از همسنگران کشته شد.

اما پس از سقوط دولت جمهوری در نتیجۀ فرار اشرف غنی احمدزی، به دست گروه تروریستی طالب، وضعیت رسانه‌ها، خبرنگاران و آزادی بیان و تلاش‌های که در دو دهۀ گذشته در زمینۀ تقویت آزادی بیان و رسانه‌های آزاد صورت گرفته بود، چگونه است؟

در برنامه گرامی‌داشت از سومین سالگرد کشته شدن فهییم دشتی، فعالان رسانه‌یی و دست‌اندرکاران رسانه‌ها به صورت مجازی گردهم آمدند و در مورد وضعیت خبرنگاران و رسانه‌ها و

تحولات پس از سقوط گفت‌وگو کردند.

عبدالمجیب خلوتگر، رییس اجرایی نهاد نی؛ حمایت‌کننده رسانه‌های آزاد افغانستان با ارایۀ گزارشی، وضعیت آزادی بیان، رسانه‌ها و خبرنگاران را به شدت دشوار توصیف کرده گفت که تنها خشونت علیه خبرنگاران در سه سال گذشته قرار ذیل است: «در سال ۱۴۰۱ خورشیدی، ۱۶۳ مورد خشونت که شامل زندانی کردن خبرنگاران، شکنجه و لت و کوب آنان می‌شود، در سال ۱۴۰۲ خورشیدی ۱۳۲ مورد خشونت به ثبت رسیده و در چهار ماه و پانزده روز نخست سال ۱۴۰۳، به ۱۱۷ مورد می‌رسد که به مراتب بیشتر از خشونت‌های است که در ۲۰ سال دروه جمهوریت در سراسر افغانستان به ثبت رسیده است.»

آقای خلوتگر با اشاره بر این که این آمار خشونت‌های ثبت شده است و آمار خشونت‌های ثبت نشده مشخص نیست، افزود که در سه سال گذشته، تنها ۳۰۹ مورد زندانی ساختن خبرنگاران و کارکنان رسانه‌یی را به ثبت رسانیده اند که شامل حبس بلند مدت و کوتاه مدت می‌شود. او افزود که طالبان خبرنگاران را به اتاق‌های تنگ و تاریک برده و با ایجاد ترس و وحشت بالای آنان تعهد نوشتاری ۲۰ ماده‌ای را امضا می‌کند که یا به نفع





که شامل ممنوعیت کار زنان در رادیو تلویزیون ملی، ممنوعیت پوشش خبری تظاهرات و اعتراض‌های مدنی، وضع محدودیت بر چگونگی تهیه و نشر خبر و گزارش و تولید محتوا، الزام نام بردن از طالبان به عنوان حکومت افغانستان، ممنوعیت نشر موسیقی، وادار شدن زنان به پوشانیدن صورت شان، منع حضور زنان در نمایش نام‌ها و برنامه‌های سرگرمی رسانه‌یی، تفکیک جایگاه حضور زنان و مردان در رسانه‌ها و مصاحبه زنان با مردان و از مردان با زنان می‌شوند.

آگاهان و فعالان جامعه رسانه‌یی افغانستان به این باور اند که طالبان با ایجاد محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های گسترده بر رسانه‌ها، خبرنگاران و آزادی بیان، اذهان عامه را اغفال کرده و مردم را در ناآگاهی از رویدادها قرار می‌دهد و تلاش می‌کند با نشر و پوشش گسترده فعالیت‌های ناچیزشان مانند ساخت و ساز سرک یا پل و پلیچک، نشان دهند که برای مردم کار می‌کنند، اما در حال حاضر شهروندان افغانستان از حق دسترسی به اطلاعات به صورت کلی محروم شده اند.

طالبان کار کنند یا هم از کار خبرنگاری دست بردار شوند. آقای خلوتگر خاطرنشان کرد که آقای مرتضی بهبودی و خالد قادری بیشتر از یک سال در زندان طالبان به سر برده‌اند. او می‌گوید که هنوز تعدادی از خبرنگاران زندانی استند که از وضعیت آنان ناآگاه اند.

در بخش دیگری از گزارش نهاد نی، اعلام شده است که در سه سال گذشته، ۴۳۰۰ تن که ۴۰ درصد از کل خبرنگاران افغانستان را پیش از سقوط جمهوریت تشکیل می‌دهد، یا به کشورهای همسایه و یا هم کشورهای دیگر آواره شده اند.

رئیس اجرایی نهاد نی، ضمن تاکید بر این که حکومت خودخوانده طالبان از رسانه‌های آزاد و حکومتی به عنوان ابزار جلب و جذب استفاده می‌کنند، که شماری از رسانه‌های که هنوز فعالیت دارند، با سانسور ۱۰۰ درصدی برنامه‌های خود را نشر می‌کنند.

از سوی دیگر مرکز خبرنگاران افغانستان در گزارش سالانه خود در پایان سال ۲۰۲۳ میلادی اعلام کرد که طالبان ۱۴ دستورالعمل برای وضع محدودیت بر رسانه‌ها تدوین کرده است

# Arman

MENSUEL

آرمان  
ماهنامه

---

Cultural, Social, Philosophical | Year 1, Issue 1, Sunbula 1403, September 2024

---

## Magazine Details:

**Owner/ Propriétaire :** Arman ; Hope for Afghanistan Association

**Managing Director/ Directeur Général :** Sediqullah Tuwhidi

**Editor-in-Chief/ Rédacteur en Chef :** Jawed Rostapoor

**Writing Team/ Équipe de Rédaction :** Sayed Hussain Eshraq, Pierre Georges Pichard, Jila Bani Yaqoub, Said Yaqob Navid, Delbar Tavakoli

**Designer/ Concepteur :** Tahir Paiman

**Address/ Adresse :** Le Mans, France, 72000

**Website/ Site Web :** Arman1.org

**Email:** info@arman1.org

**Instagram:** arman\_org.1901

**Facebook:** aepaassociation

**Telephone:** +33780111365

All published articles reflect the personal views  
of their respective authors.

Tous les articles publiés reflètent les points de  
vue personnels de leurs auteurs respectifs.